بزرگترين نعمت بهشت

**(رؤيت خداوند)**

**مؤلف: امام ابن قيم جوزيه** /



**مؤلف: الإمام شمس الدين ابي عبدالله ابن قيم الجوزية**

**691 – 751 ﻫ . ق**

**تخريج**: **محمد خالد العطار**

**ترجمه**: **ابو عمر تهرانی**

### بسم الله الرحمن الرحيم

بزرگترين نعمت بهشت

(**رؤيت پروردگار تبارك­ وتعالي**)

### مقدمه مترجم

**إنَّ الحمد لله، نحمده، ونستعينه، ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا، ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هـادي له، وأشهد أن لا إله إلاَّ الله وحده لا شريك له، وأشهد أنَّ محمداً السيف في القتال والحنين في الدعوة عبدالله ورسوله، صلي الله عليه وعلي آله وأصحابه اجمعين ومن تبهعم بإحسان إلى يوم الدين، بسم الله الرحمن الرحيم ﴿** **﴾** (سوره عصر).

**و اما بعد:** همه­ي ما مي­دانيم كه روزي اين دنياي فاني را بايد ترك كنيم و اهميت اين مسئله تا آنجاست كه خداوند يك سوم كلام خود قرآن كريم را به آن اختصاص داده­ است، در راستاي اين اعتقاد و حديث پيامبر ص: «**طلب العلم فريضة على كل مسلم**»[[1]](#footnote-1)، تصميم به مطالعه­ي كتاب «هادي الأرواح إلي بلاد الأفراح»، تألیف عالم عاليقدر امام ابن قيم الجوزية / گرفتم، در حين مطالعه­ به بخشي از كتاب برخورد كردم كه موضوع آن، اثبات ديدن خداوند توسط بهشتيان در آخرت با چشمانشان، همانند ديدن ماه در شب چهارده بود؛ و از آنجائيكه از عده­اي مي­شنيدم كه خداوند در همه جا حضور دارد (نه اينكه از همه جا آگاه است)، در دنيا كه ريشه­ي كلمه­اي آن جاي پست است و يا حتي در جاهاي كثيفِ همين دنيا مثل كاباره، مشروب فروشي، مستراح و... و در عین حال منکر رؤیت باریتعالی در قیامت توسط مؤمنین هستند؛ مرا بر آن داشت كه آن بخش از كتاب را ترجمه كنم و به امید اينكه در زمره­ي كسانيكه در سوره­ي «والعصر» خداوند آنها را از زيانكاران جدا كرده است قرار گيرم، آنرا در اختيار دوستان قرار دهم.

در ترجمه­ي آيات و احاديث اين كتاب از كلماتي مثل ساق خداوند و... استفاده شده است. بايد طبق آيه ﴿ **﴾** آگاه باشيم كه اين كلمات (ساق، يد، ...) را نبايد با ساق، دست، ... انسان يا ملائك و يا هر موجود ديگري مقايسه كرد. بطور مثال مي گوئيم: چشم الكترونيك آيا مانند چشم انسان است؟!

لازم بذكر است در ترجمه­ي آيات اين كتاب سعي شد­ه ­است تا از ترجمه­هاي شيخ شاه ولي الله محدث دهلوي/ و دكتر مصطفي خرم دل (تفسير نور) استفاده شود و ناگفته نماند از ذکر راویان احادیث، بجز در حالت ضرورت خودداری شده است و دوستانی که علاقه­مند به این علم می­باشند، می­توانند به کتبی که در پاورقی­ها آمده رجوع کنند.

در پايان از همه­ي اساتيدي كه در ترجمه و نشر اين كتاب مرا ياري كردند بخصوص شیخ حافظ عبدالوحد دهواری كه زحمت بازنگري آنرا به عهده گرفتند، كمال تشكر را دارم.

ابو عمر تهرانی

بهار 85

در ابتدای این باب امام ابن قیم / توصیفی بر این عقیده وارد کرده و عقاید اهل بدعت را در این­باره بیان میدارد که از ذکر آن موارد خودداری شده است.

خداوند سبحانه و تعالی درباره­ی شخصی که در زمان خودش عالمترین مخلوقش نسبت به وی بوده است، همان کسی که الله تبارک و تعالی با او سخن گفت و او را نجات داد و او را از بین مردم زمین برگزید [یعنی حضرت موسی ] اینگونه خبر می­دهد که آن [بنده­ی بزرگوار] نگریستن به پروردگارش را از وی طلب نمود، و الله تبارک و تعالی در جواب به او فرمود: ﴿ **﴾**[[2]](#footnote-2). (الأعراف: 143).

اين آيه دلایلی را بیان می­دارد که دارای وجوه مختلف می­باشد:

1. از کلیم رحمان و رسول کریم او، بر نمی­آید که از پروردگار خود چیزی را طلب نماید که بر او جایز نیست؛ چه بسا که آن امر از باطل­ترین باطلها و بزرگترین محالات باشد، امری که نزد بچه فلاسفه یونان و صائبیان و فرعونیان مانند این است که از او [تبارک و تعالی] طلب شود تا بخورد و بیاشامد و بخوابد، و مانند این اموری که الله تبارک و تعالی خیلی برتر از آن است که به آنها توصیف شود؛ خداوندا! چه عجیب است! چگونه می­شود از صائبیان و آتش­پرستان و مشرکینی که بتها را عبادت می­کنند و بچه جهمیه­ها و فرعونیان تبعیت کرده شود و آنان را داناتر از موسی بن عمران نسبت به الله تعالی دانست. امری که برای آن حضرت غیر ممکن بوده و لزوماً، به شدیدترین شکل از آن پاک است؟!!!
2. خداوند بلند مرتبه در اجابت خواسته­ي حضرت موسي كه از خداوند خواست تا خود را برؤيت او برساند عدم امكان اين مطلب را بيان نكرد و مطمئناً اگر اين كار محال بود آنرا به كلي رد مي­كرد درست مانند خواسته­ي حضرت ابراهيم از خداوند متعال، مبني براينكه زنده كردن مردگان را به او نشان دهد و همچنين درخواست حضرت عيسي كه خداوند سفره­ی آسماني را نازل كند در این دو مورد، خداوند هيچكدام را رد نكرد، ليكن خواسته­ي حضرت نوح كه تقاضا نمود تا پسر او را نجات دهد، اجابت نفرمود، ﴿ ﴾[[3]](#footnote-3)، (هود: 46- 47).
3. در جواب موسی خداوند فرمود: ﴿ ﴾ - هرگز مرا نخواهي ديد- و نفرمود: هیچ زمانی مرا نخواهی دید و من قابل رؤيت نيستم و يا ديدن من مجاز نمي­باشد و فرق بين اين دو جواب، برای کسی که در آن تأمل کند، واضح و آشکار است و اين مسئله بر این دلالت دارد كه خداوند سبحانه و تعالی قابل رؤيت است، ولي موسی قدرت دیدن الله تبارک و تعالی در این دنیا، بخاطر عجز و ناتوانی بشر در مقابل دیدن الله تعالی در دنيا را نداشت.
4. وجه چهارم مسئله را واضح­تر می­کند: قول خداوند ﴿ **﴾**[[4]](#footnote-4) است که به حضرت موسي ياد داد كه كوه با تمام قوت و صلابتش تحمل تجلی خداوند را در اين دنيا ندارد، چه برسد به بشري كه از ضعف خلق شده است.
5. الله سبحانه و تعالی می­توانست کوه را در جای خود نگه­ دارد و آن را در جای خود نگه دارد و این امر برای قدرت وی، غیر ممکن نبود و همچنین رؤیت خود را وابسته به آن دانست؛ اگر رؤیت امری به ذاته محال بود، آن را وابسته به استقرار کوه بر نمی­شمرد؛ و اگر رؤیت امر محالی بود، در جواب چنین می­فرمود: اگر کوه در جای خود بماند پس من می­خورم و می­آشامم و می­خوابم؛ آیا هر دو امر برای شما یکی است؟
6. قول خداوند سبحان ﴿ **﴾**[[5]](#footnote-5)**،** از روشنترين دلايل براي اثبات ممكن بودن رؤيت خداوند مي­باشد و چگونه ممكن است كه خداوند خود را به كوهي كه جماد است و هيچ پاداش و جزايي براي او نوشته نشده است نشان دهد و خود را به پيامبران و اوليائش در سر زمين كراماتش نشان ندهد؟ و سبحانه و تعالی به موسی آموخت که وقتی کوه توانایی باقی ماندن در برابر رؤیت را ندارد، بشر ضعیف­تر هم به طبع این توانایی را نخواهد داشت.
7. خداوند بلند مرتبه با پيامبرش سخن گفت و او را خطاب قرار داد و او را نجات داد، و آيا كسي كه جواز صحبت بي­واسطه را به او داد، جواز رؤيت که امری اولی­تر است را به او نمي­دهد؟ پس رؤیت را نمی­شود انکار کرد، مگر آنکه سخن گفتن خداوند را انکار کرد. و گروهی که رؤیت را منکر شده­اند، بین دو امر فوق جمع کرده و هر دو را انکار کرده­اند، هم سخن گفتن الله با شخصی و هم اینکه کسی او را ببیند. می­بینیم از آنجا که موسی سخن او را شنیده بود، از وی درخواست نمود تا او را ببیند و پیامبر الله جواز رؤیت را از مورد خطاب قرار گرفتن و شنیدن سخنش استنباط کرده بود؛ و جوابی که به وی داده شد، محال بودن امر را نمی­رساند بلکه به او نشان داده شد، همانگونه که کوه توانایی ثابت ماندن در برابر تجلّی الله را ندارد، او نیز این توانایی را [در دنیا] دارا نمی­باشد.

در كلام خداوند كه فرمود: ﴿ ﴾ «هرگز مرا نمي­بيني» درست است كه نفي ديدن در آينده آمده است ولي دليلي بر استمرار ديدن نمي­باشد؛ به اين دو آيه توجه كنيد: ﴿ **﴾**[[6]](#footnote-6)، (البقرة: 95). [كه در مورد يهوديان كه قسمتي از كافران هستند آمده است] و قول ديگر خداوند: ﴿ **﴾**[[7]](#footnote-7)**،** (زخرف: 77). [كه در مورد تمام كافران آمده است؛ مشاهده می­شود عده­ای از کافران یعنی یهودیان هرگز «لن» تقاضای مرگ نمی­کنند ولی در آیه دوم اشاره شده، کافران در آخرت تقاضای مرگ می­کنند، پس نتیجه می­گیریم هرگز «لن» در آیه اول فقط برای دنیا می­باشد].

**دليل دوم**:

كلام خداوند بلند مرتبه: ﴿ **ُ﴾**[[8]](#footnote-8)**،** (البقرة: 223). و سخن ديگرش ﴿ **﴾**[[9]](#footnote-9)**،** (الأحزاب: 44). و قول ديگر خداوند: ﴿ **﴾**[[10]](#footnote-10)**،** (الكهف: 110). و آيه ديگر قرآن كريم: ﴿ **﴾**[[11]](#footnote-11)**،** (البقرة: 249). و كليه صاحبنظران ادبيات عرب متفقند كه لقاء منسوب به زنده­ي كاملاً بينا است و ديدن و رؤيت را اثبات مي­كند و كلام خداوند براي اثبات اين گفته آن است كه: ﴿ **﴾**[[12]](#footnote-12)**،** (التوبة: 77). و همانا احاديث صحيح و صريحي وجود دارد كه خداوند تعالي را منافقين و كفار در عرصه قيامت مي­بينند، كه ان شاء الله در صفحات بعدي اين نوشتار خواهد آمد.

و كلا در اين مسئله سه قول در اهل سنت وجود دارد:

1- خداوند را بجز مؤمنين كسي نخواهد ديد.

2- تمامي افراد او را در ابتدا مي­بينند، چه مؤمن و چه كافر، و بعد از آن خداوند خود را از كُفّار پنهان مي­دارد و هرگز بعد از آن، او را نمي­بينند.

3- منافقين او را مي­بينند ولي كافران نمي­بينند.

**دليل سوم:**

سخن خداوند باريتعالي: ﴿ ﴾[[13]](#footnote-13)، (يونس: 25- 26). در اينجا معني ﴿﴾ بهشت است و ﴿﴾ نگريستن به پروردگار كريم مي باشد.

و در تفسير اين آيه از پيامبر ص، کسی که قرآن بر وی نازل شده است و صحابه بعد از وی قرار دارند، در صحيح مسلم آمده است: از حماد بن سلمة از ثابت بن عبدالرحمن بن ابی لیلی از صهيب که گفت: پيامبر ص آيه ﴿ ﴾ را قرائت كرد و فرمود: وقتي اهل بهشت وارد بهشت و اهل جهنم وارد جهنم مي‌شوند منادي­ای بانگ مي­زند: اي اهل بهشت خداوند به شما وعده­اي داده بود و مي­خواهد به وعده­ي خود وفا كند، اهل بهشت مي­گويند: اين وعده چيست؟ مگر (اين وعده) ازدياد ثوابهايمان و نوراني شدن چهره هايمان و داخل شدنمان به بهشت و حفظ كردنمان از جهنم نبود!! و حجاب كنار مي­رود و خداوند را مشاهده مي­كنند و از [بین تمام] چيزهايي كه به آنها داده خواهد شد، هيچ چيز محبوب تر از نگريستن به خداوند نزد آنها نخواهد بود و آن ﴿﴾ است[[14]](#footnote-14). و حسن بن عرفة گفته است: مسلم بن سالم بلخی برای ما روایت کرد از نوح بن ابی مریم از ثابت از انس که از پيامبر ص در مورد آيه ﴿ ﴾ پرسيده شد و او در جواب فرمود: براي كسانيكه در دنيا عمل نيك انجام مي­دهند ﴿﴾ خواهد بود مي­باشد كه آن بهشت است و ﴿﴾ نگريستن به خداوند[[15]](#footnote-15). و محمد بن جریر گفته است: ابن حمید برای ما روایت کرده از ابراهیم بن مختار از ابن جریج از عطاء: كعب ابن عجرة از پيامبر ص درباره­ي كلام خداوند: ﴿ ﴾ روايت كرد که وی فرمود: ﴿﴾ نگريستن به خداوند رحمان مي باشد. و عطاء [یکی از راویان حدیث]، همان خراسانی است و عطاء بن ابی رباح نمی­باشد.

ابن جرير [با اسنادی که در متن عربی این کتاب نیز به آن اشاره شده] از ابي ابن كعب روایت می­کند: از پيامبر ص درباره (معناي كلمه­ي) ﴿﴾ در كلام خداوند: ﴿ ﴾ سوال شد، و او در جواب فرمود: ﴿﴾ بهشت و ﴿﴾ نگريستن به خداوند است[[16]](#footnote-16). و همچنين اسد السنة ‌‍]امام احمد بن حنبل] از ابوموسي [با اسنادش که در متن عربی به آن اشاره شده]، روایت می­کند: او شنيد پيامبر ص مي­فرمود: خداوند مناديي­ای را روز قيامت مأمور مي­كند، تا با صدايي كه اولين تا آخرين نفر اهل بهشت آنرا مي­شنوند، ندا دهد: اي اهل بهشت خداوند به شما وعده­ی ﴿﴾ داده بود و الحسني بهشت است و﴿﴾ نگريستن به خداوند [[17]](#footnote-17). و در حديثي ديگر كه ابن وهب [با اسنادش] از ابوموسي روايت كرده: از پيامبر ص آمده است: خداوند در روز قيامت به مناديي­ای امر مي­كند، تا با صدايي كه از اولين تا آخرين نفر اهل بهشت آنرا مي­شنوند، ندا سر دهد، كه همانا خداوند به شما وعده­ي ﴿﴾ و ﴿﴾ را داده بود، كه ﴿﴾ بهشت است و ﴿﴾ نگريستن به [خداوند] رحمان[[18]](#footnote-18).

**آنچه كه از صحابه در مورد اين آيه آمده است:**

ابن جریر [با اسنادش] روایت می­کند: ابوبكر صديق درباره­ي آيه ﴿ ﴾ گفت: نگريستن به خداوند كريم مي­باشد[[19]](#footnote-19). و [با همان اسناد] روایت شده است: حذيفه گفت: ﴿ ﴾ نگريستن به پروردگارشان تبارك و تعالي مي­باشد[[20]](#footnote-20). و علی بن عیسی از شبابة از أبوبکر هذلی که از أبا تمیمة هجیمی شنیده بود که ابوموسي گفت: وقتي روز قيامت فرا مي­رسد خداوند براي اهل بهشت مناديي­ای مبعوث مي‌كند كه ندا مي­دهد: آيا خداوند به وعده­اي كه به شما داده بود وفا كرد؟ به چيزهاي كه خداوند از روي كرامت براي آنها فراهم كرده است مي­نگرند و مي گويند: بله، و [منادي] مي­گويد: ﴿ ﴾ مشاهده‌ي [خداوند] رحمان است[[21]](#footnote-21).

و عبد الله بن مبارک از ابی­بکر هذلی: که أبوتمیمة به او خبر داده بود که ابوموسی أشعری ، وقتي در مسجد جامع بصره خطبه مي­خواند، گفت: خداوند روز قيامت، مَلَكي را براي اهل بهشت مامور مي­كند، او مي­گويد: اي اهل بهشت آيا خداوند به وعده­اي كه به شما داده بود وفا كرد در حاليكه به سنگهاي گران قيمت و چيزهاي حلال و نهرها و همسران پاكيزه مي­نگرند ، مي­گويند: بله، خداوند به وعده­اي كه به ما داده بود وفا كرد، سپس ملَك مي­گويد: آيا خداوند به وعده­اي كه به شما داده بود وفا كرد، تا سه بار [اين سخن را تكرار مي كند]،‌ آنها از چيزهايي كه به آنها وعده داده شده بود چيزي كم نمي­يابند و مي­گويند: بله، و ملَك مي­گويد: [هنوز] چيزي براي شما باقي است و خداوند تعالي مي فرمايد: ﴿ ﴾، آگاه باشيد كه ﴿﴾ بهشت است و ﴿﴾ نگريستن به خداوند بلند مرتبه[[22]](#footnote-22).

و در تفسير اسباط ابن نصر [با اسنادش] از ابن مسعود در مورد آيه­ي ﴿ **﴾**[[23]](#footnote-23)**،** (يونس: 26). آمده است: ﴿﴾ بهشت است و ﴿﴾ نگريستن به پروردگار بلند مرتبه و ﴿ ﴾ سياهي است. و همچنين عبدالرحمن ابن ابي ليلي و عامر بن سعد و اسماعيل ابن عبدالرحمن السُدي و ضحّاك بن مَزَاحم و عبد الرحمن بن سابط و ابواسحاق سبيعي و قتاده و سعيد بن مسيب و حسن بصري و عكمره مولي بن عباس و مجاهد بن جبر گفته اند: ﴿﴾ بهشت و ﴿﴾ نگريستن به خداوند تعالي مي باشد. و تمامی سلف، بدون استثنا درباره­­ی آیه­ی: ﴿ ﴾[[24]](#footnote-24) گفته­اند: این امر بعد از نگریستن به الله تعالی می­باشد، و احادیثی که در این زمینه می­باشد صحیح می­باشند. خداوند ﴿﴾ را چیزی اضافه بر بهشت معرفی می‌فرماید و اين خود دليلي است براينكه چيزي ورای بهشت و اضافه شده بر آن است؛ و کسانی که ﴿﴾ را مغفرت و رضایتمندی تفسیر کرده­اند، [باید گفت:] آن دو نیز از مسلتزمات رؤیت پروردگار تبارک و تعالی می­باشند.

**دليل چهارم:**

در قرآن مجيد داريم: ﴿ ﴾[[25]](#footnote-25)، (المطففين: 15). اين آيه بر اين دلالت دارد كه از بزرگترین مجازتهای، كساني كه كفر مي­ورزند، این است که در روز قيامت خداوند خود را از آنها پنهان مي­دارد و آنها او را نمي­بينند و صداي او را نمي­شنوند، پس کاملاً واضح است، اگر براي مؤمنين نيز چنين بود، در قرآن از آنها نيز به همين گونه ياد مي­شد. امام شافعي / و عده­اي ديگر از امامان اين آيه را حجتي براي رؤيت خداوند قرار داده­اند. و طبراني و ديگر محدثين از مزني روايت كرده­اند، كه از امام شافعي درباره­ آيه­ي ﴿ ﴾ شنيده است: اين دليلي است بر اين باور كه اولياء الله، روز قيامت پروردگارشان را مي­بينند. و همچنين حاكم از طريق أصم از ربيع بن سليمان روايت كرده است: برای حضرت محمد بن ادریس شافعی، نوشته­ای از صعید آمد و در مورد كلام خداوند عزوجل ﴿ ﴾ سئوال شد، گفت: پنهان بودن خداوند از آنها (كافرين) از روي غضبش، دليلي بر این است كه اوليائش او را از روي رضايتش مي­بينند. ربيع گفت: به او گفتيم: اي ابوعبدالله در مورد آن، تو نيز چنين مي­گويي؟ گفت: بله، و آن چيزي است كه خداوند به آن وعده داده است، و اگر محمد ابن ادريس يقين نداشت كه او خداوند را خواهد ديد، اصلاً او را عبادت نمي­كرد. و طبراني نيز در شرح السنة از طريق اَصم اين روايت را آورده است و ابو زرعه رازي گفت: از احمد ابن محمد ابن حسين شنيد كه مي‌گفت: از محمد ابن عبدالله ابن حكم سئوال شد: آيا انسانها روز قيامت پروردگارشان را مي­بينند؟ و او در جواب گفت: فقط مؤمنين او را مي­بينند، و محمد گفت: در مورد رؤيت خداوند از امام شافعي سوال شد و او گفت: خداوند بلند مرتبه مي­فرمايد: ﴿ ﴾ و اين دليلي است كه بين مؤمنين و خداوند پرده‌اي وجود نخواهد داشت.

**دليل پنجم:**

در مورد آيه ﴿ ﴾[[26]](#footnote-26) ، (ق: 35). طبراني گفته است: كه از علي ابن ابي­طالب و انس ابن مالك ب روايت شده­است: كه آن نگريستن به خداوند مي باشد و قول بعضي تابعين چون زيد ابن وهب نيز بر اين امر قرار دارد.

**دليل ششم:**

كلام خداوند عزوجل است كه: ﴿ ﴾[[27]](#footnote-27)، (الأنعام: 103). استدلال به اين آيه در نفي رؤيت خداوند از عجيب ترين و ضعيفترين استدلالها مي­باشد و خواهيم ديد كه اين آيه،

نه رد كننده­ي آيه ديگري مي­باشد و نه حديث صحيحي. استاد ما [شیخ الإسلام]، وجه استدلال آنرا به بهترین شکل برای ما تصریح کرد و با لحنی آرام به من گفت: من تأکید می­کنم، نه تنها آن آیه هیچ ردّی بر آیه­ای دیگر و یا حدیث صحیح نیست، بلکه دلیلی برای رد کسانی است که رؤیت را منکر می­باشد، و آن جایز بودن رؤیت را رسانده و غیر ممکن بودن آنرا رد می­کند. خداوند سبحانه فقط آنرا از جهت مدح خودش بیان می­فرماید و آن مدح فقط دليلی برای اثبات صفات ثابته می­باشد، و باید توجه داشت که [اگر در این آیه] عدم محض چیزی [مثلِ رؤیت] بیان شده باشد، گویای هیچ­گونه کمالی نبوده و توسط آن مدحی صورت نمی­گیرد؛ پروردگار سبحانه و تعالی، هرگاه خود را با اعلام عدم وجود صفتی، مدح می­فرماید، امرِ وجودی دیگری را به اثبات می­رساند، مثلاً مدح او در مورد عدم غفلت و خوابش، متضمن كمال تدبير كنندگي اوست، و عدم مرگش متضمن كمال حيات اوست، نفي سستي و درمانده­ بودنش متضمن كمال قدرتش است و نفي شريك و همنشين و فرزند و پرستار، متضمن كمال ربوبيت و الوهيت (معبوديت) و چيرگي اوست و نفي خوردن و نوشيدن، متضمن كمال بي­نيازي و غناي اوست، و نفي شفاعت بدون اجازه او، متضمن كمال توحيد و بي­نيازي او از خلقش مي­باشد، نفي ظلم متضمن كمال عدل و علم و غنای اوست، و نفي فراموشكاري و پنهان بودن چيزي از او، متضمن كمال علم و احاطه­اش به همه چيز مي­باشد و نفی ­شبیه بودن چیزی به او، متضمن اين است كه در ذات و صفات داراي كمال است؛ و از آنجا که هیچ مدحی با بیان این عدم وجود، به اثبات نمی­رسد و صفت نفی شده با موصوف خود در این عدم شریک می­شود و واضح است که هرگاه موصوفی با صفت عدمی وصف شود و او دارای آن نقض باشد، این توصیف، بیان کننده­ی هیچ کمالی برای موصوف خود نمی­باشد.

و اگر آيه­ی ﴿ ﴾ بيانگر قابل دیده نشدن وی باشد، هیچ مدحی در آن آیه صورت نمی­گیرد و با مشارکتِ صفتِ نفی چیزی با الله تعالی، هیچ کمالی را برای وی به اثبات نمی­رسد؛ پس معنی آن اینگونه می­شود که او دیده می­شود ولی درك نشده و به او احاطه حاصل نمی­شود، همانگونه که در كلام خداوند داريم: ﴿ **﴾**[[28]](#footnote-28)**،** (یونس: 61). و اين بيانگر آن است كه او همه چيز را مي­داند و كلامش ﴿ **﴾**[[29]](#footnote-29)؛ (ق: 38). بيانگر كمال قدرت خداوند مي­باشد و در كلامش ﴿ ﴾[[30]](#footnote-30)، (کهف: 49). كامل بودن عدل خداوند را مي­رساند و در قرآن مجيد داريم ﴿ **﴾**[[31]](#footnote-31)**،** (بقره: 255).كمال تدبير كنندگي او را مي­رساند و در انتها، سخنش: ﴿ ﴾ بر نهايت عظمت پروردگار و اينكه او از هر چيزي بزرگتر است دلالت دارد و او درك نمی­شود، چون به او احاطه حاصل نمی­شود و ادراک و درک کردن به معنی احاطه پیدا کردن بر چیزی می­باشد. و می­بینیم که این خود دلیلی برای اثبات رؤیت می­باشد، همانگونه که خداوند بلند مرتبه مي­فرمايد: ﴿ ﴾[[32]](#footnote-32)، (شعراء: 61- 62). در اين آيه ياران حضرت موسي مي‌گويند: فرعونيان بر ما احاطه پيدا كرده­اند و نمي­گويند: فرعونيان ما را مي­بينند، چنانچه حضرت موسي با گفتن ﴿ ﴾ نفي رؤيت آنان توسط فرعونيان را اعلام نمي­كند، بلكه نفي احاطه كردن آنها را بيان مي­دارد و مي­فرمايد: پروردگار با من است و راه را به من نشان خواهد داد. و خداوند سبحان در تصديق سخن حضرت موسي مي­فرمايد: ﴿ ﴾[[33]](#footnote-33)، (طه: 77). و بايد توجه داشت كه ديدن با درك كردن بطور كامل فرق مي­كند و پروردگار بلند مرتبه ديده مي‌شود ولي درك نمي­شود، همانگونه كه همگان مي­دانند او وجود دارد اما كسي بر ماهيت وجودش احاطه پيدا نمي­كند؛ و اين فهم صحابه و ائمه از اين آيه مي­باشد.

ابن عباسب گفته است: ﴿ ﴾ يعني چشمها به او احاطه نمي يابد و همچنين از قتادة / آمده است: او بزرگتر از آن است كه چشمها بر او مستولي گردند و عطية / گفته است: خداوند را مي­نگرند و چشمهاي آنها به خداوند احاطه پيدا نمي­كند، ولي خداوند هنگام ديدن آنها بر ايشان احاطه دارد و اين معني قول خداوند است كه ﴿ ﴾ پس مؤمنين خداوند را با چشمهايشان مي­بينند، ولي درك آنها كامل نمي­شود و او را در نمي­يابند و خداوند این­چنين وصف شده، كه چيزي بر او محيط نمي­شود و او به هر چيزي احاطه پيدا مي­كند و همچنين او تمام كلام مخلوقاتش را مي­شنود ولي كسي بر كلام او احاطه نمي­يابد، و او به علم خلقش آگاه است ولي كسي از علم او برخوردار نيست.

و به همین صورت برای نفی صفات الله به آيه­ی ﴿ **﴾**[[34]](#footnote-34)**،** (شوری: 11). استدلال می­کنند، ولی در واقع این آیه از بزرگترین دلایل برای اثباتِ کثرتِ صفات کمال الله و نعوت جلال وی می­باشد؛ و از روی کثرت و عظمت و وسعت صفات الله است که چیزی شبیه وی وجود ندارد، و اگر از آن برای اثبات نفی صفات استفاده شود، می­بینیم که عدم و نبودِ محض توسط این مدح صورت گرفته است؛ و این را هم باید در نظر داشت که هر انسان عاقلی از اینکه گفته شود: فلانی مثل و مانندی ندارد، و برای او نظیری وجود نداشته، و کسی شبیه او نیست، اینگونه برداشت می­کند که آن شخص بر اساس اوصاف و نعتهایش که وی در آنها با دیگر انسانها فرق دارد، او را از مردم دیگر جدا می­کند؛ و بیانگر وقتی است که زیادی اوصاف و صفتهای او باعث از بین رفتن مشابهت مردم دیگر با وی و بی­مانند شدن او شود؛ پس این سخن خداوند: ﴿ **﴾**، دلیلی بر کثرت اوصاف و صفات او می­باشد و کلامش: ﴿ ﴾، دلیل بر دیده شدن و درک نشدنش می­باشد، و کلامش: ﴿ ﴾[[35]](#footnote-35)، (حدید: 4). دلیل بر جدا بودن پروردگار از خلقش می­باشد، یعنی او آنها را در درون خودش خلق نفرموده، بلکه آنها در خارج خودش خلق نموده است، و جدا از این مسئله با استقرار برعرشش نیز از مخلوقاتش جدا شده است، و همچنین می­داند که آنها، بر چه حالی هستند و آنها را می­بیند و دیداری شکاف دهنده در مقابل آنها دارا می­باشد، و با عمل و قدرت و اراده و شنوایی و دیدنش بر آنها احاطه دارد و این همان معنیِ همراه بودن الله، با بندگانش در هر کجایی که باشند، است. و این مسئله با تأمل خوب، در لفظ و معنای این سخن الله تعالی: ﴿ ﴾ حاصل می­شود، و آن ذات سبحانش برتر از آن است توسط چشمها درک شده و به وی احاطه حاصل شود، و با باریک بینی و خبر دار بودنش از هر چیز، چشمها را درک کرده و و از دید او پنهان نمی­مانند، و او در عین عظمتش باریک بین است و عین باریک بینی عظیم، کسی که هیچ چیزی بمانند او نیست و او شنوای بیناست، ﴿ ﴾. (الأنعام: 103).

**دليل هفتم:**

خداوند در قرآن مي­فرمايد: ﴿ ﴾[[36]](#footnote-36)، (قیامت: 22- 23). اگر شما این آیه را از تحریفِ از جایگاهش و از کسانی که درباره­ی آن سخن دروغ می­بافند، حفظ کنید؛ به خوبی در آنچه که ذات سبحان به آن اراده فرموده، ندای دهنده­ای آشکار را می­بینید که فریاد می­زند: الله سبحانه با چشمِ سر در روز قیامت دیده می­شود؛ این صریح گویی را چیزی از بین نمی­برد، بجز تحریفی که تحریف­کنندگان آنرا تأویل می­نامند، اگر دقت کنیم می­بینیم که تأویل مطالب صریحی که درباره­ی معاد، بهشت، جهنم، میزان و حساب آمده، برای این آقایان، راحتر از تأویل آیات فوق می­باشد، و این تأویلات، در باره­ی تمامی مطالبی که از قرآن و سنت می­باشد، نیز امکان پذیر است، و هر انسان پیرو باطلی، اگر بخواهد در این زمین خاکی بدنبال تأویل مطالب صریح و تحریف آنها از وضعیت اصلیش باشد، می‌تواند براحتی تأویل کنندگانِ این نصوص و مطالب صریح را بیابد؛ و این همان چیزی است که دین و دنیا را به فساد می­کشاند. فعل «نظر» با توجه به حالتی که در جمله دارد چند معنی می­دهد، بدین ترتیب که اگر تنها بیاید معني توقف و انتظار مي­دهد، مثل: ﴿ **﴾**[[37]](#footnote-37)**،** (حدید: 13). و اگر همراه «**في**» بيايد به معني تفكر كردن مي­باشد، مثل: ﴿ **﴾**[[38]](#footnote-38)**،** (اعراف: 185). و اگر با «**إِلَى**» بيايد به معني دیدن با چشمِ سَر مي­باشد، ﴿ **﴾**[[39]](#footnote-39)**.** (انعام: 99). و یزید بن هارون گفت: مبارک از الحسن خبر داد: نگریست به پرودگارش تبارک و تعالی باو نگریست به نور، وی اي پیرو سنت پیامبر ص حال ببين تفسیر پيامبر ص و صحابه اجمعين و ائمه رحمهم­الله درباره اين آيه چه مي­باشد!!

ابن مَر**ْ**دَوَیه [با اسناد] در تفسيرش اين آيه آورده است: رسول الله ص در باره­ي این كلام خداوند بلند مرتبه ﴿ ﴾ فرمود: از روي نيكي و اجر نهادن می­باشد، و در مورد آيه­ی ﴿ ﴾ فرمود: بسوي پروردگار [می­نگرند]، و ابو صالح از ابن عباس­ ب روایت می­کند: ﴿ ﴾ می­نگرد به وجه الله و همچنين عكرمه / گفته است: ﴿ ﴾ دليل بر نعمت دائمي و زياد است و ﴿ ﴾ دلالت بر عظمت نگريستن به پروردگار دارد، چه نگریستنی؛ و ابن عباس ب نيز چنين گفته­ است، و اين تفسير مورد اجماع اهل سنت و حديث مي­باشد.

**فصل**:

احاديثی که از پیامبر ص و یارانش رسیده و به حد تواتر است، از صحابه بزرگواري چون ابوبكر صديق، ابوهريره، ابو سعيد خدري، و جرير بن عبدالله جبلي، و صهيب بن سنان رومي و عبدالله ابن مسعود هذلي و علي ابن ابيطالب و ابو موسي اشعري و عدي بن حاتم طائي و انس ابن مالك انصاري و بريده ابن حصيب اسلمي و ابو رزين عقيلي و جابر ابن عبدالله انصاري و ابو امامه باهلي و زيد ابن ثابت و عمار ابن ياسر و مادر مؤمنان عايشه و عبد الله ابن عمر و عمارة ابن روبيه و سلمان فارسي و حذيفة بن يمان و عبدالله ابن عباس و عبدالله بن عمرو بن عاص و احاديث موقوف از ابي ابن كعب و كعب بن عجرة و فضالة بن عبيد به شکل موقوف و اشخاصی از یاران پیامبر ص که اسم برده نشده­اند، أجمعین، دلالت بر اين موضوع دارد. و سیاق احادیث آنها در صحاح و مسندها و سنن آمده و بر اساس قبول و تسلیم و فراخی سینه بوده و نه از روی تحریف و تغییر و به زور قبول کردن و نه بر اساس دروغ بستن، و کسی که راه دروغ بستن به او را برگزیند، از کسانی که به وجه پروردگارشان می­نگرند نخواهد بود و روز قیامت پروردگارشان از آنها در پشت پرده­ای خواهد بود.

**فصل:**

و اما حديث ابوبكر صديق كه امام احمد / [با اسنادش] روايت كرده است: پيامبر ص شبي را صبح كرد و بعد نماز صبح خواند و نشست تا اينكه وقت ضحي فرا رسيد، او خنديد، نماز ظهر و عصر و مغرب را خواند و با كسي صحبت نكرد تا اينكه نماز عشايش را نيز خواند و سپس بلند شد و بسوي اهلش رفت. مردم به ابوبكر گفتند: آيا نمي­پرسي دليل اين كار پيامبر چيست؟ پيامبر كاري كرد كه قبلاً آنرا انجام نمي­داد، [حضرت ابوبكر ] گفت: و سوال شد از ايشان، و او فرمود: بله، امر دنيا و آخرت بر من ارائه شد و از اولين تا آخرين انسانها بر روي زمين بلندي جمع شدند و مردم گروه گروه شدند و در حاليكه نزديك بود که عرق به گونه­هايشان برسد، نزد آدم رفتند و گفتند: اي آدم تو پدر انسانها هستي و تو را خداوند بين بندگانش برگزيده است، ما را نزد پروردگارت شفاعت كن، فرمود: به لقاء پروردگار رسيده­ام، همانگونه كه به لقاء پروردگارتان آمده­ايد، بسوي پدر بعدي تان نوح برويد، ﴿ ﴾[[40]](#footnote-40)، (آل عمران: 33). فرمود: بسوي نوح راهي مي­شوند و به او مي­گويند: ما را نزد پروردگارت شفاعت كن، تو كسي هستي كه خداوند ترا برگزيده است و با دعاي تو خانه­اي از كفرورزندگان باقي نماند (و همه­ي خانه­هاي آنان را الله ويران كرد)، مي­فرمايد: اين كار بر عهده­ي من نيست به نزد ابراهيم بروید، او كسي است كه خداوند او را خليل(يكي از بالاترين درجات دوستي) خود گرفته است؛ بسوي ابراهيم راهي مي­شوند و او مي­فرمايد: اين كار بر عهده­ي من نيست به نزد موسي برويد. او كسي است كه خداوند با او صحبت كرده است، [نزد حضرت موسي مي­روند]، و او مي فرمايد: اين كار بر عهده­ي من نمي­باشد، به نزد عيسي بن مريم برويد، او كسي است كه (به اذن خداوند) بيماري پيسي و كوري را درمان كرد و مرده را زنده كرد، [به نزد حضرت عيسي مي­روند] و او مي­فرمايد: اين كار بر عهده­ي من نيست، به نزد آقاي فرزندان آدم، محمد ص برويد، شفاعت شما را نزد پروردگار خواهد كرد. پيامبر همراه جبرئيل به نزد پروردگار مي­روند، سپس خداوند مي­فرمايد: [اي جبرئيل] به او اذن بده و بشارت بهشت، و جيرئيل همراه پيامبر بر مي­گردند و پيامبر ص به اندازه­ي جمعه­اي به سجده مي­افتد، خداوند مي­فرمايد: سرت را بلند كن و بگو! سخنانت شنيده مي­شود، شفاعت کن! و شفاعتت پذيرفته مي­شود.

(راوي) گفت: سرش را بلند مي­كند، و وقتي بسوي پروردگارش مي­نگرد به مدت جمعه ديگري به سجده مي­افتد و خداوند به او مي­فرماید: بگو! سخنانت شنيده مي­شود و شفاعت كن! و شفاعتت پذيرفته مي­شود، گفت: مي­خواهد سجده كند كه جيرئيل () دو بازوي او را مي­گيرد و خداوند دري از دعا را مي­گشايد كه براي هيچ كس قبل از او هرگز نگشوده است، و مي­فرمايد: پروردگارا! بدون هیچ فخری، مرا آقاي فرزندان آدم خلق كردي، و بدون هیچ فخری، روز قيامت اولين كسي هستم كه زمين را براي او شكافتي [تا از آن خارج شود]، تا اينكه مرا بحوضي رساندي كه وسعت آن از فاصله­ي بين صنعاء و ايله بيشتر است، سپس گفته مي­شود: صدّيقان را بخوانيد و آنها شفاعت مي­كنند، سپس گفته مي­شود: پيامبران را بخوانيد و پيامبري مي­آيد كه با او ده تا چهل نفر هستند و پيامبري مي­آيد كه پنج يا شش نفر با او مي­باشند و پيامبري مي­آيد كه كسي با او نيست سپس شهداء مي­آيند و كساني را كه مي­خواهند [به اذن خداوند] شفاعت مي­كنند، وقتي كار شهداء به اتمام رسيد خداوند عزوجل مي­فرمايد: من مهربانترين مهربانان هستم، هر كس كه به من ذره­اي شرك نورزيده باشد وارد بهشت شود، و آنها داخل بهشت مي­گردند، سپس خداوند مي‌فرمايد: به اهل آتش بنگريد! آيا هيچ عمل خيري براي آنها نوشته شده است؟ و مردي را در جهنم مي­يابند و به او گفته مي­شود: آيا هيچ عمل خيري انجام داده­اي و او مي­گويد: خير، بجز اينكه در خريد و فروش با مردم گذشت داشتم، خداوند مي­فرمايد: از بنده­ي من گذشت كنيد كه او از بندگان من گذشت مي­كرد، سپس مرد ديگري را از جهنم خارج مي­كنند، و به او مي­گويند: آيا هرگز عمل خيري انجام داده­اي و او مي­گويد: خير، بجز اينكه به فرزندم وصيت كردم، وقتي فوت كردم مرا در آتش بسوزاند، سپس مرا آسياب كند تا مثل آرد شوم و مرا به دريا ببرد و در طوفان رها سازد، پس از آن خداوند پروردگار جهانيان قادر نخواهد بود تا مرا جزا دهد، و خداوند مي­فرمايد: براي چه اين كار را كردي و جواب مي­دهد: از ترس تو، از پس آن خداوند مي­فرمايد: به اندازه بزرگترين پادشاهي كه ديده­اي و ده برابر آن براي تو [نعمت] خواهد بود و او مي­گويد: آيا مرا به استهزاء گرفته­اي و [و البته كه] تو پادشاه [عالَم] هستي، [پيامبر ص] فرمود: اين همان چيزي است كه در هنگام ضحي(قبل از اذان ظهر) به آن خنديدم[[41]](#footnote-41).

**فصل:**

حال بنگريم به احاديث ابوهريره و ابوسعيد خدري ب، ­در صحيحن از ابوهريره روایت است: مردم به پيامبر ص گفتند: اي پيامبر آيا پروردگارمان را روز قيامت مي­بينيم؟ رسول الله ص فرمود: آيا در ديدن ماه هنگاميكه قرص كامل است، دچار مشكل مي­شويد؟ گفتند: خير، اي رسول الله. فرمود: آيا در ديدن خورشيد هنگامي كه ابري جلوي آن نيست ازدحام مي­كنيد؟ گفتند: خير، فرمود: به همين شكل شما او را مي­بينيد، خداوند انسانها را روز قيامت جمع مي­كند و مي­فرمايد: هركس بدنبال چيزي كه ذره­اي آن را پرستش كرده است برود، كسي كه خورشيد را پرستش كرده است بدنبال آن برود، و كسي كه ماه را پرستش كرده است بدنبال آن برود، و كسي كه طاغوت را عبادت كرده است بدنبال طاغوت برود، و اين امت باقي مي­ماند كه منافقين نيز در بين آنها مي­باشند. بعد از آن خداوند باري­تعالي در غير وجهي كه او را مي­شناسند خود را به آنها نشان مي­دهد و مي­فرمايد: من پروردگار شما هستم، مي‌گويند: از تو به خداوند پناه مي­بريم ما اينجا مي­مانيم تا پروردگارمان بيايد، وقتي او بيايد او را مي­شناسيم، بعد از آن خداوند به همان صورتي كه او را مي­شناسند خود را به آنان نشان مي­دهد و مي­فرمايد: من پروردگار شما هستم، آنها مي­گويند: تو پروردگار ما هستي و بدنبال وي مي­روند. دو طرف جهنم را مي­پيمايند، و من و امتم اولين كساني هستيم كه از آن عبور مي­كنيم. در آن روز بجز پيامبران كسي سخن نمي­گويد، و دعاي آنان اين است: خداوندا! سلامت بدار، سلامت بدار، و در جهنم چنگالهای آهنینی است مثل خار [گياه] سعدان، آيا [گياه] سعدان را ديده­ايد؟ گفتند: بله يا رسول الله، فرمود: همانا آن مانند خار گياه سعدان است، بجز اينكه فقط خداوند اندازه­ي بزرگي آن را مي­داند، انسانها در هنگام عبور با توجه به اعمالشان [بوسله آتش] بلعيده مي­شوند، عده­اي با توجه به اعمالشان در «الموبق» و عده­اي در «المجازي» مي­افتند تا زمانيكه [بقیه] نجات يابند. وقتي خداوند از دادرسي بين بندگانش فارغ مي­شود و مي‌خواهد تا آن بندگانش را كه مي­خواهد از روي رحمتش از آتش [جهنم] خارج كند به ملائكه امر مي­فرماید: كساني را كه ذره­اي به خداوند شرك نورزيده باشند از جهنم خارج كنند. كسانيكه خداوند مي­خواهد آنها را رحمت كند افرادیي هستند كه مي­گويند: «لا إله إلا الله»، که آنها را از اثر سجده مي­شناسند، و آتش تمام بدن فرزندان آدم را مي‌خورد الا محلهاي سجده آنها را و خداوند برآتش [جهنم] حرام كرده است تا محل سجده را بسوزاند. بعد از آن از آتشي كه آنها را سوزانده است، خارج مي­شوند و با آب نهر «**الحياة**» شسته مي­شوند و مانند دانه­اي كه از بين خس و خاشاكي كه سيل آورده­است مي­رويد، تر و تازه مي­شوند.

پس از اينكه خداوند از دادرسي بين بندگانش فارغ مي­شود، (هنوز) مردي در جهنم باقي خواهد ماند (از كسانيكه از جهنم خارج مي­شوند) و او آخرين نفريست كه وارد بهشت مي­شود، و مي­گويد: پروردگارا مرا از جهنم نجات بده، بادِ آن مرا خشك كرده است و شراره­ی آتشِ آن مرا سوزانده است، و به دعا به [درگاه] خداوند مشغول مي شود آنچنانچه كه خداوند مي خواهد که به دعا خوانده شود، و خداوند تبارك و تعالي بعد از آن مي­گويد: آيا ممكن است به غير از آن چيز ديگري بخواهي، مي­گويد: غير از آن نمي­خواهم. خداوند آنچه را كه به او وعده داده بود به وي مي دهد و او را از جهنم نجات مي­دهد. وقتي به بهشت نزديك مي­شود و آنرا مي­بيند چنان كه خواست خداوند است ساكت مي­شود، سپس مي­گويد: خداوندا مرا به درب بهشت برسان! و خداوند به او مي­گويد: آيا آنچه كه به تو وعده داده بودم به تو ندادم؟ غير از چيزي كه به تو داده­ام از من چيزي نخواه! واي بر تو اي بشر چه چيز تو را پيمان شكن كرده است؟ مي­گويد: پروردگارا!، و خداوند را مي خواند تا اينكه خداوند به او مي­گويد: آيا به غير از آنچه خواسته­اي از من درخواست خواهي كرد؟ مي گويد: به عزتت خير، خداوند آنچانكه خواسته خويش است از چيزهايي كه به او وعده داده بود به او مي­دهد و او را به درب بهشت مي­رساند. بهشت نزد او جلوه­گر مي­شود و خير و شادي بهشت را مي­بيند و ساكت مي­شود تا جائيكه خواسته خداوند است كه او ساكت باشد، سپس مي­گويد: پروردگارا مرا داخل بهشت بفرما!، و خداوند تبارك و تعالي به او مي­گويد: آيا چيزهايي كه به تو وعده داده بودم ندادم! غير از چيزي كه به تو داده­ام از من نخواه! واي بر تو اي بشر چه چيز تو را پيمان شكن كرده است؟ او مي گويد: من شقي­ترين خلق تو نيستم و آنقدر خداوند را مي­خواند تا آنكه خداوند مي­خندد و پس از آنكه خداوند به او خنديد به وي مي گويد: وارد بهشت شو! و وقتي داخل آن مي­شود خداوند به او مي­گويد: آرزو كن آنچنان كه مي­خواهي! آرزو مي­كند تا آنجا كه آرزوهاي او تمام مي­شود و خداوند به او مي­گويد: آن براي تو و مثل آن نيز براي تو[[42]](#footnote-42).

وقتي ابوهريره به آنجا رسيد كه گفت: همانا خداوند به آن مرد گفت: و مثل آن، ابوسعيد خدري و عطاء بن يزيد ب گفتند: ده برابر آن اي ابوهريره، و حديث پيامبر را ذره­اي رد نمي­كنيم، ابوهريره گفت: من قول پيامبر را حفظ ندارم به جز آن که [پيامبر ص فرمود:] وآن براي تو و مثل آن، ابوسعيد گفت: شهادت مي دهم كه [از رسول الله شنيدم] و آنرا حفظ كردم و در آن ده برابر آن آمده است، ابوهريره گفت: آن مرد آخرين نفر اهل بهشت است كه داخل آن مي­شود.

و همچنين در صحيحين از ابوسعيد خدري آمده است: همانا مردم از رسول الله ص پرسيدند: آيا پروردگارمان را روز قيامت مي­بينيم؟ پيامبر ص فرمود: بله، آيا در ديدن خورشيد هنگام نيمروز وقتي ابري وجود ندارد ازدحام مي‌كنيد؟ و آيا در ديدن ماه هنگام شب بدر وقتي ابري وجود ندارد ازدحام مي­كنيد؟ گفتند: خير، يا رسول الله. فرمود: در ديدن خداوند تبارك و تعالي در روز قيامت دچار مشكلي نمي­شويد همانگونه كه در ديدن آن دو دچار مشكلي نمي­شويد، وقتي روز قيامت مي­رسد، موذن بانگ برمي­نهد: هر امتي بدنبال هر چيزي كه آنرا پرستش مي­كرده است برود و از كسانيكه غير خداوند مثل بتها و سنگها را پرستش مي­كرده­اند، كسي باقي نمي­ماند و [همه­ي] آنها پي­درپي در جهنم مي­افتند و فقط كسانيكه خداوند را پرستش مي­كرده­اند باقي مي­مانند، مثل نيكوكاران و گناهكاران و اهل كتاب. بعد از آن، يهود خوانده مي­شوند و به آنها گفته مي­شود: چه چيزي را پرستش مي­كرديد؟ مي­گويند: عُزير پسر خداوند را پرستش مي­كرديم، گفته مي­شود: دروغ گفتيد، خداوند همنشين و فرزندي اتخاذ نكرده است، چه مي­طلبيد؟ مي‌گويند: تشنه هستيم، پروردگارا ما را سيراب كن، بعد از آن به آنها اشاره مي­شود، [و گفته مي­شود] چقدر خواسته­ي خود را تكرار مي­كنيد؟ و بسوي آتش برده مي­شوند، و همانا آن آتش مثل سرابي است كه قسمتي از آن قسمتي ديگر را مي بلعد، سپس يكي بعد از ديگري درآتش افگنده مي­شود، سپس مسيحيان خوانده مي­شوند و به آنان گفته مي­شود: چه چيزي را پرستش مي­كرديد؟ مي­گويند: ما مسيح پسر خداوند را مي­پرستيديم، گفته مي­شود: دروغ گفتيد خداوند همنشين و فرزندي اتخاذ نكرده است، به آنها گفته مي­شود: چه مي­طلبيد؟ مي­گويند: تشنه­ايم، پروردگارا ما را سيراب كن، بعد از آن به آنها اشاره مي­شود و گفته ­مي­شود: چقدر خواسته­ي خود را تكرار مي­كنيد؟ و بسوي جهنم برده مي‌شوند وآن آتش مانند سرابي است كه قسمتي از آن قسمتي ديگر را مي­بلعد، يكي پس از ديگري در آتش افگنده مي­شوند تا اينكه از كسانيكه خداوند را پرستش مي­كردند، فقط نيكوكاران و گناهكاران باقي مي­مانند و خداوند به نزديك­ترين شكلي كه او را مي­شناسند، خود را به آنان نشان مي­دهد، و مي­فرمايد: بسوي چه مي نگريد؟ هر امتي بدنبال آنچه پرستش مي كرد برود!، مي گويند: پروردگارا بين ما و انسانها[ي ديگر] در دنيا جدايي انداختي، ما را از آنها بي نياز گردان و ما با آنها همنشيني نمي كنيم، بعد از آن مي­فرمايد: من پروردگار شما هستم و آنها در جواب مي­گويند: از تو به خداوند پناه مي بريم، به خداوند شرك نمي ورزيم- دو بار و سه بار- تا اينكه نزديك خواهد بود كه بعضي از آنها روي برگردانند، و [خداوند] مي­فرمايد: آيا بين او و شما نشانه­اي وجود دارد، مي­گويند: بله، بعد از آن خداوند ساق را آشكار مي­كند[[43]](#footnote-43)، و خداوند به كسانيكه از عمق وجود به او سجده كرده بودند، اجازه مي­دهد تا سجده كنند و كسانيكه از روي ريا به او سجده مي­كردند، خداوند پشت آنها را سخت مي­كند تا نتوانند سجده كنند، و هر وقت مـي‌ خواهند سجده كنند با صورت به زمين مي­افتند، بعد از آن سرهاي خود را بلند مي­كنند، و هيبتي تغيير يافته از حالت اول مي­يابند؛ و خداوند مي­فرمايد: من پروردگار شما هستم و آنها مي­گويند: تو پروردگار ما هستي و براي آنها پلي بر جهنم زده مي­شود و شفاعت حلال مي­شود.

گفته شد: اي رسول الله پل چيست (چگونه است)؟ فرمود: بسيار لغزنده، بر آن چنگالهاي پرندگان شكاري وجود دارد و پر از چنگالهای آهنین و خار است، خار بلندي وجود دارد كه به آن سعدان مي‌گويند، مؤمنان يك چشم بهم زدن و مانند برق و باد، پرندگان، اسبان و سواركاران از آن عبور مي­كنند و مسلمانان[[44]](#footnote-44) از آن نجات مي­يابند و كساني كه به فرستادگان خداوند بي توجه بوده و نيز مال اندوزان در آتش جهنم مي­افتند.

بعد از اينكه مؤمنين از آتش جهنم نجات مي­يابند، قسم به كسي كه جان من در دست اوست، در آن روز هيچكدام از شما نيست بجز اينكه به شديدترين حالت قسم مي­خورد تا اجر برادرانش را كه در آتش افتاده­اند از خداوند بگيرد، مي­گويند: پروردگارا آنها روزه مي­گرفتند و نماز مي­خواندند و خويشتنداري مي­كردند، به آنها گفته مي­شود: هر كی را مي­شناسيد از جهنم خارج كنيد، آتش بر آنها حرام شد و عده­اي از جهنم خارج مي­شوند و همانا آتش تا وسط ساقها و زانوهايشان را سوزانده است و مؤمنين مي­گويند: پروردگارا از بین كسانيكه به ما گفته بوديد، هنوز در جهنم باقي هستند، و خداوند مي­فرمايد: برگرديد و هر كه را در قلبش ذره­اي خير وجود دارد، از جهنم خارج كنيد و عده­ي كثيري از جهنم خارج مي­شوند، سپس مي­گويند: پروردگارا از كساني كه به ما گفته بوديد در جهنم نادر نيستند و خداوند مي­فرمايد: برگرديد و هر كس را يافتيد كه در قلبش ذره­اي خير وجود دارد از جهنم خارج كنيد و عده­ي كثيري خارج مي­شوند، سپس مي­گويند: پروردگارا از كساني كه به ما گفته بوديد در جهنم نادر نيستند، به آنها گفته مي­شود: برگرديد و هر كه را در قلبش ذره­اي از خير يافتيد از جهنم خارج كنيد و عده ي زيادي خارج مي شوند و سپس مؤمنين مي­گويند: ديگر حتي ذره­اي خير در جهنم يافت نمي­شود.

و ابو سعيد خدري [گفتن حديث را قطع كرد و] گفت: اگر مرا در گفتن اين حديث تصديق نمي­كنيد، پس آيه ﴿ ﴾[[45]](#footnote-45) (نساء: 40). را بخوانيد، [و در ادامه حديث اول گفت:] بعد از آن خداوند مي­فرمايد: ملائكه و پيامبران و مؤمنان شفاعت كردند و [كسي] بجز أرحم الراحمين باقي نماند، دستي در آتش مي­زند و از آن قومي را خارج مي­كند كه از خير چيزي نمي دانسته­اند ولي با گمراهي دشمني مي­كرده­اند و آنها را در نهري كه در دهانه بهشت است قرار مي­دهد، كه به آن نهر «**الحياة**» مي­گويند و از آن خارج مي­شوند همانگونه كه دانه از خاشاك و سياهي كه سيل آورده است بيرون مي­آيد، آيا نمي­بينيد كه از سنگلاخ و درختي كه در زير نور خورشيد قرار دارد گياهاني خارج مي شوند كه كمي سبزي و زردي دارند؟ و قسمتي كه در سايه است گياه مايل به سفيدي خارج مي­شود؟ [صحابه] گفتند: اي پيامبر مثل اينكه چوپاني هم كرده­اي! [پيامبر ص در ادامه] فرمود: مانند مرواريد خارج مي­شوند و در گردنهاي آنها سنگهاي قيمتي خواهد بود و اهل بهشت آنها را مي­شناسند و مي­گويند: آنها كساني هستند كه خداوند آنها را از جهنم نجات داد، بدون اينكه عملي انجام داده باشند، و يا خيري براي خود فرستاده باشند، و [خداوند] مي­فرمايد: وارد بهشت شويد و هر آنچه كه در آنجا مي­بينيد براي شماست و مي­گويند: پروردگارا چيزي به ما بده كه به هيچ يك از عالمين نداده­اي و [خداوند] به آنها مي­گويد: نزد من چيزي بهتر از آن داريد، مي­گويند: پروردگارا چه چيز بهتر از آن است، [خداوند] مي فرمايد: رضا و خشنودي من از شما، و بر هيچ يك از شما بعد از اين غضب نخواهم كرد[[46]](#footnote-46).

**فصل:**

و اما حديث جرير بن عبدالله كه در صحيحن آمده است، گفت: با پيامبر ص نشسته بوديم و او به ماه شب چهارده نگاه مي­كرد و گفت: همانا شما پروردگارتان را با چشم خواهيد ديد، همانگونه كه اين [ماه بدر] را مي­بينيد و در ديدنش كم و كاستي نخواهيد داشت و اگر توانستيد نزديك (قبل) به طلوع خورشيد و غروب آن نماز نخوانيد. سپس اين قول خداوند را خواند كه: ﴿ ﴾[[47]](#footnote-47)، (ق: 39). و همچنين از افراد ديگري چون: اسماعيل بن ابي خالد و عبدالله بن ادريس ازدي و يحيي بن سعيد القطان و عبدالرحمن بن محمد محاربي و جرير بن عبدالحميد و عبيد بن حميد و هشيم بن بشير و علي بن عاصم و سفيان بن عيينه و مروان بن معاويه و ابواسامه و عبدالله بن نمير و محمد بن عبيد و برادر او يعلي بن عبيد و وكيع بن جراح و محمد بن فضيل و طفاوي و يزيد بن هارون و اسماعيل بن ابي خالد و عنبسه بن سعيد و حسن بن صالح بن حي و ورقاء بن عمرو و عمار بن زريق و ابوالأعز سعيد بن عبدالله و نصر بن طريف و عمار بن محمد و حسن بن عياش برادر ابوبكر و يزيد بن عطاء و عيسي بن يونس و شعبه بن حجاج و عبدالله بن مبارك و ابو حمزه سكري و حسين بن واقد و معمر بن سليمان و جعفر بن زياد و خداش بن مهاجر و هريم بن سفيان و مندل بن علي و برادرش سنان بن علي و عمر بن يزيد و عبدالغفار بن قاسم و محمد بن بشيرالحريري و مالك بن مغول و عصام بن نعمان و علي بن قاسم الكندي و عبيد بن اسود همداني و عبدالجبار بن عباس و معلي بن هلال و يحيي بن زكريا بن ابوزائده و صباح بن محارب و محمد بن عيسي و سعيد بن حازم و ابان بن ارقم و عمرو بن نعمان و مسعود بن سعدالجعفي و عثمان بن علي و حسن بن حبيب و سنان بن هارون برجمي و محمد بن يزيد واسطي و عمرو بن هشام و محمد بن مروان و يعلي بن حارث محاربي و شعيب بن راشد و حسن بن دينار و سلام ابن ابي مطيع و داوود بن زبرقان و حماد بن ابو حنيفه و يعقوب بن حبيب و حكام ابن سلم و ابومقاتل بن حفص و مسيب بن شريك و امام ابو حنيفه نعمان بن ثابت **/**  و عمرو بن سمر جعفي و عمرو بن عبدالغفارالتيمي و سيف بن هارون البرجمي برادر سنان و عابد بن حبيب و مالك بن سعير بن الخمس و يزيد بن عطاء مولي ابي عوانه و خالد بن يزيد العصري و عبدالله بن موسي و خالد بن عبدالله الطحان و ابو كدينه يحيي بن مهلب و رقبه بن مصقله و معمر بن سليمان الرقي و مرحي بن رجاء و عمرو بن جرير و يحيي بن هاشم السمسار و ابراهيم بن طهمان و خارجه بن مصعب و عبدالله بن عثمان شريك شعبة و عبدالله بن فروخ و زيد بن ابي انيسة و جودة گفت: پروردگار عزوجل خود را با چشم خواهيد ديد همانگونه كه اين ماه را با چشم مي بينيد، و ابو شهاب خياط گفت: پروردگارتان را با چشم مي بينيد، و حارثة بن هرم و عاصم بن حكيم و مقاتل بن عمرو و عبدالسلام بن عبدالله بن قرة العنبري و يزيد بن عبدالعزيز و علي بن صالح بن حي و زفر بن الهذيل و قاسم بن معن، نیز این حدیث روایت شده است.

اسماعیل بن ابو خالد از قیس با جماعتی تبعیت کرده که از این جماعت بیان بن بشر و مجالد بن سعید و طارق بن عبدالرحمن و جریر بن یزید بن جریر البجلی و عیسی بن مسیب از قیس بن ابی حازم از جریر و تمامی این نفرات بر اسماعیل بن ابی خالد گواهی داده­اند و اسماعیل بن ابی خالد بر قیس بن ابی حازم گواهی داده است و قیس بن ابی حازم بر جریر بن عبدالله و جریر بن عبدالله بر پیامبر ص گواهی داده است و شنیدن او از رسول الله ص درست مانند این است که شما خود از رسول الله ص شنیده باشید.

**فصل:**

امام مسلم در صحيحش [با اسنادش] آورده است كه صهيب از پيامبر ص نقل مي­كند كه او فرمود: وقتي اهل بهشت وارد آن مي­شوند، خداوند عزوجل مي­فرمايد: آيا مي­خواهيد چيزي به [نعمتهاي] شما اضافه كنم؟ مي­گويند: آيا صورتهاي ما را نوراني نكردي و ما را از جهنم نجات ندادي؟ [پيامبر ص] فرمود: [در حالی] حجاب كنار مي­رود که از چيزهايي كه خداوند به بهشتيان داده است هيچ چيز دوست داشتني­تر از نگريستن به پروردگارشان نخواهد بود، سپس اين آيه را تلاوت فرمود: ﴿ ﴾[[48]](#footnote-48). اين حديثي است كه ائمه آنرا از حماد راويت كرده اند و سخن پيامبرشان را به اين طريق تصديق كرده­اند.

**فصل:**

و حديث عبدالله ابن مسعود كه طبراني [با اسنادش] آورده است: پيامبر ص فرمود: خداوند اولين و آخرين انسانها را در مكانِ و زمان اعلام شده جمع مي­كند، كه چهل سال طول مي­كشد، چشمهايشان بسوي آسمان خيره شده و منتظر جدايي [حق از باطل] مي­شوند، پيامبر ص فرمود: خداوند در سايه­اي از ابر از عرش بروي كرسيي فرود مي­آيد، سپس ندا دهنده­اي ندا مي­دهد: اي انسانها آيا از پروردگارتان راضي نشديد؟ كسي كه شما را خلق كرد و روزي داد، و امرتان كرد تا او را عبادت كنيد و ذره اي به او شرك نورزيد، هر كدام از شما بدنبال چيزي كه در دنيا براي خود اولياء مي­گرفته و پرستش می­­كرده برود، آيا اين عدلي از طرف پروردگارتان نمي­باشد؟ گفتند: بله، [پيامبر ص] فرمود: هر قومي بدنبال آنچه در دنيا پرستش مي­كرده و به دوستي مي­گرفته مي­رود. و فرمود: مي­روند و مانند آن چيزهايي كه در دنيا عبادت مي­كردند براي آنها نمايان مي­شود، بعضي از آنها بدنبال خورشيد مي­روند و بعضي بدنبال ماه و [بعضي] بسوي بتهايي از سنگ مي­روند و [بعضي] بسوي شبيه آنچه در دنيا پرستش مي­كردند [مي­روند]. فرمود: و براي كساني كه كه عيسي را عبادت مي­كردند، شيطانِ عيسي نمايان مي شود[[49]](#footnote-49)، و براي كساني كه عُزير را عبادت مي كردند، شيطانِ عزير نمايان مي­شود و محمد ص و امتش باقي مي­مانند. پروردگار به نزد آنها مي­رود و مي­فرمايد: شما را چه مي­شود، چرا همانگونه كه انسانهاي [ديگر] بدنبال [چيزهايي] رفتند، شما بدنبال [چيزي] نمي­رويد؟

فرمود: مي­گويند: همانا ما معبودي داريم كه او را در پس [معبودان ديگر] نديديم، مي­فرمايد: اگر او را ببينيد مي‌شناسيد؟ مي­گويند: همانا بين ما و او نشانه­ايست، كه اگر او را ببينيم او را مي­شناسيم. مي­فرمايد: آن [نشانه] چيست؟ مي­گويند: از ساق خود پرده بر مي­دارد، و در آن لحظه خداوند از ساق[ش] پرده بر مي­دارد و [همگي] براي او به سجده مي­افتند و گروهي باقي مي­ماند كه كمرهايشان مانند شاخ گاو [راست مي­ماند]، مي خواهند سجده كنند ولي نمي‌توانند[[50]](#footnote-50)، [و اين در حالي است كه وقتي در دنيا] سالم بودند و به سجده خواند مي­شدند، [امتناع مي­كردند]، سپس خداوند مي­فرمايد: سرهايتان را بالا بگيريد و سرهايشان را بالا مي­گيرند، آنها را به اندازه اعمالشان [در دنيا] نوراني مي‌كند، به بعضي از آنها نوري مي­دهد كه به اندازه يك كوه بزرگ است و [آن نور] در جلو آنها حركت مي­كند و به بعضي نور كمتر از آن مي­دهد و به بعضي [ديگر] نوري مي­دهد كه مانند شاخه­ي درخت خرما در دست راست اوست، و به بعضي نوري كمتر از آن مي دهد، تا اينكه به مردي مي­رسد كه نور داده شده به وی، در حد تاريكي جلوي پاي اوست، لحظه­اي روشن مي­شود و لحظه­اي [ديگر] خاموش، وقتي جلوي پاي او را روشن مي­كند راه مي­رود و وقتي خاموش مي­شود مي­ايستد. پروردگار تبارك و تعالي در جلویشان [حركت مي­كند] تا اينكه از آتش عبور مي­فرمايد، و اثري مانند تيزي شمشير برجاي مي­گذارد، راوي گفت: و [خداوند] مي­فرمايد: [از آن] عبور كنيد و به (آساني­ای كه) به اندازه نورشان است از آن عبور مي­كنند. بعضي مانند يك چشم بهم زدن عبور مي­كنند، و بعضي مانند برق، و برخي مانند ابر، و بعضي مانند پائين آمدن شهاب، و بعضي مانند باد، بعضي به سرعت اسب، و برخي ديگر با سرعت شتر از آن عبور مي­كنند، تا اينكه كسي از آن عبور مي­كند كه نورش به اندازه تاريكي جلوي پاي اوست و آتش به دور و اطراف او مي­رسد، و اين حالت تغيير نمي­يابد تا اينكه رهايي يابد، و وقتي رها شد بر آن مي­ايستد و مي­گويد: الحمدالله، همانا خداوند به من چيزي عطا كرد كه به كسي عطا نكرده­است، زيرا مرا از آن [آتش]، بعد از اينكه آنرا ديدم، نجات داد.

فرمود: و مي­رود تا اينكه به گودالِ آبي كنار درب بهشت [مي­رسد] و خود را مي­شويد، و باد بهشت و رنگهاي آن بر او نمايان مي­شود، و آنچه را در بهشت است از لاي آن درب مي­بيند، و مي­گويد: پروردگارا مرا داخل آن بهشت بفرما! و خداوند تبارك و تعالي به او مي­فرمايد: [با وجود اينكه] من تو را از جهنم نجات دادم، تو بهشت را [از من] مي‌خواهي؟ و مي­گويد: [حال كه اينطور است]، بين من و آن، پرده­اي قرار بده تا صداي آنرا نشنوم. فرمود: پس داخل بهشت شد. فرمود: به او منزلي نشان داده شده، و افراشته مي شود تا به آن داخل شود، مانند اين است كه آنرا در خواب مي­بيند، و بدنبال آن مي­گويد: خداوندا آن منزل را به من بده!، [خداوند] مي­فرمايد: اگر آنرا به تو بدهم، ممكن است غير از آن چيزي بخواهي؟ مي­گويد: به عزتت چيزي غير از آن نمي­خواهم، چه منزلي بهتر از آن است؟ آن [منزل] را به او داده و او را در آنجا سكنا مي­دهد، [سپس] براي او منزل ديگري برافراشته و نشان داده مي­شود، و مي­گويد: پرودگارا آن منزل را [نيز] به من بده! و خداوند مي­فرمايد: اگر آنرا به تو بدهم چيز ديگري نمي­خواهي؟ مي­گويد: خير، به عزتت بجز آن، چيزي از تو نمي­خواهم و چه منزلي بهتر از آن مي­تواند وجود داشته باشد؟ و آنرا به او مي­دهد و او را در آنجا سكنا مي­دهد، [سپس] جلوي او منزل ديگري برافراشته و نشان داده مي­شود، گويي كه آنرا در خواب مي­بيند و مي­گويد: پروردگارا آن منزل را به من بده و خداوند مي­فرمايد: اگر آنرا به تو بدهم چيز ديگري نمي­خواهي؟ مي‌گويد: خير، به عزتت چيزي غير از آن از تو نمي­خواهم و چه منزلي بهتر از آن! آنرا به او مي­دهد و در آنجا سكنايش مي­دهد، سپس او ساكت مي­شود، خداوند عزوجل مي­فرمايد: تو را چه شده است، چيزي نمي­خواهي؟ مي­گويد: خداوندا! آنقدر از تو خواستم و آنقدر قسم خوردم تا به خجالت افتادم، خداوند مي­فرمايد:آيا راضي مي­شوي تا مثل دنيا، از آن روزي كه آنرا خلق كردم تا روزي كه آنرا فنا كردم و ده برابر آنرا به تو بدهم؟ مي­گويد: آيا مرا به استهزاء گرفته­اي و [همانا] تو پروردگار با عزت هستي، و پروردگار از سخنش مي خندد.

گفت: و عبدالله ابن مسعود را ديدم وقتي به اين قسمت از حديث رسيد خنديد، و مردي به او گفت: تو را بارها ديدم كه اين حديث را تعريف مي­كني و هر وقت به اين قسمت از حديث مي­رسي مي­خندي، و او گفت: پيامبر بارها اين حديث را براي ما بازگو كرد و هر وقت به اين قسمت از حديث مي­رسيد مي­خنديد، تا آنجا كه دندانهايش آشكار مي­شد. گفت: و پروردگار مي­فرمايد: خير، [من تو را به استهزاء نگرفته­ام] ،ولي من به آن قادرم، او مي­گويد: مرا به انسانها ملحق كن و مي­فرماید: به انسانها ملحق شو. دوان دوان بسوي درب بهشت مي­رود تا اينكه به مردم مي­رسد، براي او قصري از مرواريد برافراشته مي­شود و او به سجده مي­افتد؛ و به او گفته مي­شود: هر چه بخواهي براي تو مهياست؟ سرت را بلند كن، بعد از آن، یا مي­گويد: پروردگارم را ديدم [و] يا [می­گوید:] پروردگارم خودش را به من نشان داد، به او گفته مي­شود: همانا آن فقط منزلي از منازل توست! سپس مي­رود و مردي را مي­بيند كه آماده سجده شده است، به او گفته مي­شود: هر چه بخواهي براي تو مهياست؟ و [در جواب] مي­گويد: به نظرم يكي از ملائكه باشی و [آن ملَك] به او مي­گوید: همانا من فقط يكي از گنجهاي تو هستم، و برده­اي از بردگان تو مي باشم، در پيش من هزار خادم است كه [همگي] مانند من مي­باشند، به جلو پيش مي­رود تا اينكه درب قصر براي او باز مي­شود و آن مرواريدي خواهد بود كه سقفها و دربها و قفلها و كليدهايش از او استقبال مي­كنند و [در آن] جواهرهاي سبز كه درونش قرمز است [وجود دارد]، هر جواهري با جواهري از رنگ ديگر اندود مي­شود، در هر جواهري تختها و همسرهاست، كه وصف پست­ترين آنها زنان بزرگ چشم است كه هر كدام هفتاد دست لباس دارند، و درون ساقهايشان از پشت لباسهايشان پيداست، جگر آن زن آئینه­ی مرد می­شود و جگر مرد آئینه­ی آن زن می­شود. وقتی با آن زن روبرو می­شود [و به نگاه می­کند] چشم او هفتاد برابر از آنچه که در قبل بوده ضعیف می­شود و به آن زن می­گوید: قسم به خدا چشمانم هفتاد برابر ضعیف شد و آن زن به او می­گوید: قسم به خدا قسم به خدا تو نیز چشمان مرا هفتاد برابر ضعیف کردی و [به آن مرد] مژده داده می‌شود: بلند مرتبه شو و پیامبر ص فرمود: و او بلند مرتبه می­شود سپس به او گفته می­شود خداوند ترا مالک چشمانی گرداند که مسیر صد سال را با آن می­توانی ببینی.

گفت: و عمر گفت: اي كعب! آيا حديثي را که أم عبد براي ما بيان كرد شنيدي؟ آن پائين­ترين [شخصِ] بهشتيان است، ببين بالاترين آنها چگونه است! كعب گفت: اي امير المؤمنين! در آن چيزهايي است كه چشمي نديده و گوشي نشنيده است، و همانا خداوند در آن خانه­اي قرار داده است كه هر چه خواسته شود، اعم از همسران و ميوه­ها و نوشيدنيها در آن وجود دارد، و آنرا مخفي نموده و هيچ يك از خلقش آنرا نمي بيند، نه جبرئيل و نه ملائكه غير از او، سپس كعب آيه ﴿ ﴾[[51]](#footnote-51)، (السجدة: 17). را قرائت كرد، [كعب] گفت: در پائين ترين [جاي] آن دو باغ خلق نموده است و به هر چیز خواسته شده­ای، آنرا آراسته است و آن دو را به هر يك از خلقش كه بخواهد نشان مي­دهد، سپس گفت: كسي كه پرونده­اش در عليين باشد، به آن سرزمين وارد مي­شود، هيچ كسي آنرا نمي­بيند تا اينكه مردي از اهل عليين خارج مي­شود و در مُلكش سير مي­كند، خيمه­اي از خيمه­هاي بهشت نمي­ماند، بجز آنكه آن از نورش روشن مي­شود، و او را به رائحه آن بشارت مي­دهد، و مي­گويند: چقدر اين رائحه حيرت انگيز است، اين مرد كه از اهل عليين است، [از منزلش] خارج شده و در مُلكش سير مي كند و [عمر ] گفت: اي كعب! اين قلبها از بدن خارج شد و به آن برگشت، و كعب گفت: به خداوندي كه جان من در دست اوست، روز قيامت در جهنم ناله­هايست كه هيچ فرشته­ی مقرب و پيامبري باقي نمي­ماند، بجز اينكه او را به زانو در مي­آورد تا اينكه حضرت ابراهيم خليل الله مي­فرمايد: پروردگارا! جانم، جانم (پروردگارا به فريادم برس)، و گمان نمي­كنم که اگر عمل هفتاد پيامبر بر عملت اضافه شود، نجات بيابي[[52]](#footnote-52).

**فصل:**

و اما حديث علي ابن ابيطالب كه از پيامبر ص نقل كرده است، رسول الله ص فرمود: اهل بهشت پروردگار تبارك و تعالي را در هر جمعه زيارت مي كنند؛ و او آنچه را كه به آنها داده است يادآوري مي­كند، سپس خداوند تبارك و تعالي مي­فرمايد: پرده را برداريد و حجاب برداشته مي­شود، سپس حجاب [برداشته مي­شود]، سپس تبارك و تعالي براي آنها آشكار مي­شود، و آن، چنان است كه آنها نعمتي اينگونه را نديده­اند، و اين همان قول تبارك و تعالي است كه فرمود: ﴿ ﴾ (ق: 35)[[53]](#footnote-53).

**فصل:**

و حال حديثي كه ابو موسي روايت كرده است و در صحيح بخاري و مسلم آمده است، پيامبر ص فرمود: دو باغ وجود دارد كه ظرفها و هر آنچه در آن دو است، از نقره است و دو باغ است كه ظرفها و هر آنچه در آن دو است از طلاست و در بهشت عدن بين مردم و نگريستن به پروردگار تبارك و تعالايشان پرده بزرگي وجود دارد[[54]](#footnote-54). امام احمد / از ابوموسي آورده است: پيامبر ص فرمود: خداوند امتها را روز قيامت در يك بلندي جمع مي­كند و براي اينكه آنها را از هم جدا كند، براي هر قومي از چيزي كه [در دنيا] پرستش مي­كرده، پيكري شبيه آن مي­سازد، و بدنبال آن پيكرها مي­روند تا اينكه آتش آنها را در برمي­گيرد، سپس پروردگارمان مي­آيد، در حاليكه ما در جاي بلندي قرار خواهيم داشت، و مي­فرمايد: شما كيستيد؟ مي­گوئيم: ما مسلمان هستيم و مي­فرمايد: منتظر چه هستيد؟ مي­گوئيم: منتظر پروردگارمان هستيم، مي­فرمايد: اگر او را ببينيد مي­شناسيد؟ مي­گوئيم: بله، همانا او همتايي ندارد و خود را با روي خندان به ما نشان مي­دهد و مي­فرمايد: اي مسلمانان بشارت بدهيد كه همانا هر كس با شما نبود در جهنم قرار دادم، چه يهودي و چه مسيحي[[55]](#footnote-55). همچنين از ابوموسي آمده است: پيامبر ص فرمود: پروردگارمان تبارك و تعالي روز قيامت خود را خندان به ما نشان مي­دهد[[56]](#footnote-56). دارقطني از ابوموسي از پيامبر ص آورده است: روز قيامت خداوند ندا دهنده­اي را مأمور مي­كند تا با صدايي كه از اولين تا آخرين نفر، صداي او را مي­شنوند، ندا می­دهد: خداوند به شما وعده­ي ﴿﴾ و ﴿﴾ را داده بود و ﴿﴾ بهشت و ﴿﴾ نگاه كردن به پروردگار مي­باشد[[57]](#footnote-57).

**فصل:**

و اما حديث عدي بن حاتم كه در صحيح بخاري آمده است، او گفت: ما فهميديم كه مردي نزد پيامبر ص آمد و از تنگدستي شكايت كرد و سپس مرد ديگري آمد، و از راهزنان به او شكايت كرد، پيامبر ص فرمود: اي عدي آيا «**الحيرة**» را ديده­اي، گفتم: آنرا نديده­ام ولي از آن خبر دارم پيامبر ص فرمود: اگر عُمر تو طولاني شود، همانا هودجي را خواهي ديد كه از «**الحيرة**» براي طواف كعبه روانه مي­شود [در حاليكه] بجز خداوند از كسي نمي­ترسد- به خودم گفتم: پس دزدان راهزن كه بلاد را به آتش مي­كشند كجا خواهند بود – [و در ادامه فرمود:] و اگر عمر تو طولاني شود خواهي ديد تمام گنجهاي كسري بدست شما خواهد افتاد، گفتم: كسري پسر هرمز؟ فرمود: [بله] كسري پسر هرمز، و اگر عمر تو طولاني شود مردي را خواهي ديد كه كف دست او پر از طلا يا نقره خواهد بود و بدنبال كسي مي­گردد تا آنرا از او بپذيرد، و كسي را براي آن پيدا نمي­كند، و همانا از شما كساني خواهند بود كه خداوند را روز ديدارش، ملاقات مي­كنند [درحاليكه] بين او و خداوند پرده­اي نخواهد بود و سخنان او را كسي ترجمه نخواهد كرد و به تحقيق خواهد فرمود: آيا بسوي تو رسولي نفرستادم و [كلام مرا] به تو نرساند؟ مي­گويد: بله، اي پروردگار! و مي‌فرمايد: آيا به تو مال ندادم و آنرا نزد تو زياد نكردم،‌ مي گويد: بله، به سمت راستش مي­نگرد و چيزي جز جهنم نمي­بيند و به سمت چپش مي­نگرد و چيزي جز جهنم نمي­بيند، عدي بن حاتم گفت: از پيامبر ص شنيدم كه مي‌فرمود: از آتش خودتان را برهانید ولو به يك نصفِ خرما و اگر نصف خرمايي پيدا نكرديد به كلمه­ي طيبه­اي، عدي گفت: پس از آن هودجي را ديدم كه از «**الحيرة**» براي طواف كعبه روان شد در حاليكه از كسي جز خداوند نمي‌ترسيد و از كساني بودم كه گنجهاي كسري بدست آنها افتاد و اگر زندگاني شما [تابعين] طولاني شود، آنچه را كه پيامبر ص گفته­است، خواهيد ديد[[58]](#footnote-58).

**فصل:**

و اما حديث انس بن مالك در صحيحين آمده است كه او گفت: رسول الله ص فرمود: خداوند انسانها را روز قيامت جمع مي­كند، در حاليكه آنها با هم نجوا کرده و مي­گويند: اگر كسي ما را شفاعت كند، از اين مكان بُرده خواهيم شد! به نزد آدم رفته و مي­گويند: تو آدم پدر خلايق هستي، خداوند تو را با دست خودش خلق كرده­است، و از جانش در تو دميده است، و به ملائكه امر كرد، [و آنها اطاعت كردند] و به تو سجده كردند، ما را نزد پروردگارت شفاعت كن! تا اينكه از اين مكان بُرده شويم،‌ مي­فرمايد: من [توانايي اين كار را] ندارم و خطايش را كه به آن مرتكب شده بود متذكر مي شود، و [اينكه] او بخاطر اين عمل نزد پروردگارش شرمسار است، [مي­فرمايد:] به نزد نوح اولين رسولي كه خداوند عزوجل مبعوث كرده است برويد، به نزد نوح مي­روند، و او مي­فرمايد: من [توانايي اين كار را] ندارم، و خطائي كه باعث شرمندگي او نزد پروردگارش شد را متذكر مي شود،‌ [و مي­فرمايد:] به نزد ابراهيم برويد، كسي كه خداوند او را خليل خود قرار داده است، نزد ابراهيم مي­روند و او مي­فرمايد: من [توانايي اين كار را] ندارم،‌ و خطائي كه باعث شرمندگي او نزد پرورگارش شد را متذكر مي­شود، [و مي­فرمايد:] به نزد موسي برويد كسي كه خداوند با او صحبت كرد و به او تورات را عطا فرمود، به نزد موسي مي­روند و او مي­فرمايد: من [توانايي اين كار را] ندارم و خطايش كه باعث شرمندگي او نزد پروردگارش شد را متذكر مي شود، [و مي­فرمايد:] به نزد عيسي روح الله و كلمه­ي او برويد، به نزد عيسي روح الله و كلمه­ي او مي­روند، و او مي­فرمايد: من [توانايي اين كار را] ندارم، [و مي­فرمايد:] به نزد محمد ص بنده­اي كه خداوند گناهان ماتقدم و ماتاخر او را آمرزيده است برويد؛ پيامبر ص [در ادامه] فرمود: و به نزد من مي­آيند، از پروردگارم اجازه مي­خواهم و او به من اجازه مي­دهد، و وقتي من او را مي­بينم به سجده مي­افتم و مرا خطاب قرار مي­دهد آنطور كه بخواهد، گفته مي­شود: اي محمد سرت را بلند كن و بگو! سخن تو شنيده مي­شود، و بخواه! که به تو داده خواهد شد، و شفاعت بخواه! که شفاعت تو پذيرفته مي­شود، و سرم را بلند كرده و با حمد و ثنايي كه به من ياد داده ­است، او را ستايش مي كنم، و بعد از آن شفاعت مي­كنم و براي من حدی را تعيين مي­كند [تا عده­اي را جدا كنم] و آنها را از جهنم خارج و به بهشت وارد مي كنم، سپس بر مي­گردم و به سجده مي­افتم؛ و خداوند مرا صدا مي­زند­ آنطور كه بخواهد، سپس مي­فرمايد: سرت را بلند كن اي محمد! و بگو! سخنت شنيده مي­شود، و بخواه! که به تو داده خواهد شد، و شفاعت بخواه! که شفاعت تو پذيرفته خواهد شد، و سرم را بلند كرده و با حمد و ثنايي كه به من ياد داده­است او را ستايش مي­كنم، و بعد از آن شفاعت مي­كنم، و براي من حدی تعيين مي­كند [تا عده­اي را جدا كنم]، و آنها را از جهنم خارج کرده و به بهشت وارد مي­كنم، نمي­دانم [این عمل] سه يا چهار بار [تکرار می­شود]، سپس مي­گويم: اي پروردگار! كسي در آتش باقي نماند بجز اينكه قرآن او را [از خارج شدن از آن] منع كرده­است، و جاودانگي [در آتش] براي او واجب شده است[[59]](#footnote-59).

و در حديث ديگري كه انس از پيامبر ص روايت مي­كند، آمده است: انسانها روز قيامت آنچنان كه خداوند بخواهد او را ملاقات مي­كنند؛ بعد از حبس (مدت زيادي است که مردم، بدون هيچگونه حساب و كتابي، در سراي محشر سرگردان مي­مانند) مي­گويند: نزد آدم برويم تا ما را نزد پروردگار شفاعت كند، - و حدیث را روایت کرده تا آنجا که می­گوید: - نزد محمد ص مي­روند و من (پيامبر ص) مي­گويم: اين كار بر عهده من است، و مي­روم كه درب بهشت را باز كنم، [درب] براي من باز مي­شود، و در حاليكه پروردگارم بر روي عرشش قرار دارد داخل [آن] مي­شوم و به سجده مي­افتم[[60]](#footnote-60)،- و ادامه حديث -. در اين حديث ابوعوانة و ابن ابي عروبة و همام و اشخاص ديگر از انس روايت كرده­اند: از پروردگارم اجازه مي­خواهم، و وقتي او را مي بينم به سجده مي­افتم[[61]](#footnote-61). ثابت از انس روايت مي كند: و پروردگارم مي­آيد و او بر سریر يا کُرسیَش قرار دارد و به سجده مي­افتم. و ساقة بن خزيمة حديثي طولاني مي­آورد و در آن مي­گويد: و مي­خواهم درب را باز كنم و همان وقت كه به [خداوند] رحمان مي­نگرم، به سجده مي‌افتم[[62]](#footnote-62). رؤيت پروردگار توسط پيامبر ص در اين مقام برای وی، كاملا محرز و بطور قطع، از نظر اهل علم، با دليل از حديث و سنت ثابت شده است و در حديث مرفوع از ابوهريره آمده: بدون هيچ فخري، من اولين كسي هستم كه روز قيامت از زمين شكاف خورده برانگيخته مي­شوم، و بدون هيچ فخري، من سرور فرزندان آدم مي­باشم و بدون هيچ فخري، پرچم حمد و ستایش، در دست من نيست و بدون هيچ فخري، من اولين كسي هستم كه وارد بهشت می‌شود؛ و حلقه­ي درب بهشت را گرفته و به من اجازه [ورود] داده مي­شود و [خداوند] مسلّطِ از من پذيرايي کرده و براي او به سجده مي­افتم[[63]](#footnote-63).

دارقطني از انس از پيامبر ص درباره كلامِ خداوند ﴿ ﴾ آورده است: پيامبر ص فرمود: نگريستن به وجه خداوندِ مي­باشد[[64]](#footnote-64). و همچنين انس بن مالك روايت مي­كند: از پيامبر ص شنيدم كه مي­فرمود: جبرئيل به نزد من، در حالی آمد، كه در دستش چيزي را حمل مي­كرد، كه مثل آئينه سفيد بود و در آن [شیئ، چیزی] مانند يك لكه سياه ديده مي­شد، گفتم: اين چيست در دستت، اي جبرئيل؟ فرمود: اين جمعه است، گفتم: جمعه چيست؟ فرمود: در آن براي شما خير زيادي است، گفتم: براي ما در آن چه خواهد بود؟ فرمود: براي تو و قوم بعد از تو عيدي خواهد بود و [اينكه] يهوديان و مسيحيان پيروي تو را خواهند كرد، گفتم: براي ما در آن چيست؟ فرمود: در آن [روز] زماني وجود دارد كه اگر بنده چيزي را از خداوند بخواهد و براي او نصيبي در آن باشد، آن را [خداوند] به او مي­دهد و اگر براي او نصيبي در آن نباشد، خداوند عظيمتر از آنرا در آخرت به او مي­دهد، گفتم: آن لكه­ي سياهي كه در آنست چيست؟ فرمود: قيامت است و ما به آن «يوم المزيد» مي گوئيم، گفتم: اي جبرئيل آن چيست؟

فرمود: خداوند در بهشت رودي را قرار داده­است كه در [كف] آن ريگهايي از مشك سفيد است و وقتي روز جمعه فرا مي­رسد، از عليين بر كرسي­اش فرود مي­آيد در كنار كرسي­اش صندليهايي از نور وجود دارد و پيامبران مي‌آيند و برآن صندليها مي­نشينند و در كنار صندليها منابري از نور و طلا وجود دارد كه جوهرنشان شده­اند، سپس صديقين و شهداء مي­آيند و بر آن منابر مي­نشينند، و بعد از آن، اهل اطاقها از اطاقهايشان خارج شده و بر رملها مي‌نشينند، سپس [خداوند] برآنها ظاهر مي­شود و مي­فرمايد: من كسي هستم كه به وعده­ي خود وفا كردم و نعمت خود را بر شما تمام كردم و اينجا محل كرامت من است، از من بخواهيد، از او مي­خواهند تا خواسته­هاي آنها تمام مي‌شود، سپس براي آنها گشايشي مي­نمايد كه آنرا هيچ چشمي نديده و هيچ گوشي نشنيده و بر هيچ قلبي خطور نكرده­است، و اندازه­ی آن [گشایش] بر اساس مقدار توجه­شان [به خداوند] در روز [های] جمعه [در دنيا] مي­باشد، سپس [خداوند] از صندليش [جدا شده] و اوج مي­گيرد و همراه او پيامبران و صديقين هم بالا مي­روند و اهل اطاقها به اطاقهايشان بر مي­گردند كه آن [اطاقها] از مرواريد سفيد و زبرجد سبز و ياقوت قرمز مي­باشند، اطاقها و درب ها و رودهاي روان و همسران و خدمتگذاران و ميوه هاي آويخته [براي آنها خواهد بود] و چيزي آنها را از روز جمعه بي­نياز نمي­كند؛ [روزيكه] بر نگريستن بسوي خداوند مي­افزايند و از لطف خداوند كَرَم آنها زياد مي­شود[[65]](#footnote-65).

و اما اين حديث بزرگ و عظيم الشان که ائمه سنت آنرا روايت كرده­اند، و امام شافعي / نيز به زيبايي آنرا در مسندش آورده­است[[66]](#footnote-66). محمد بن اسحاق از ليث بن ابي­سليم از عثمان بن عمير از انس آورده است: سپس پروردگار بر آنها آشكار مي­شود و آنها بسوي وجه كريمش نظاره­گر مي­شوند... و باقي حديث. همچنين از انس به شکلی نيكو آمده است: وقتي روز جمعه فرا مي­رسد، [خداوند] بر كرسي خود فرود مي­آيد؛ و در كنار كرسي او منابري از نور خواهد بود، بعد پيامبران مي­آيند و بر آنها مي­نشينند و [همچنين] صاحبان اطاقها مي­آيند تا بر نزديك آنها بنشينند، سپس پروردگارشان تبارك و تعالي بر آنها تجلي مي­كند و آنها بسوي او نظاره­گر مي­شوند و مي­فرمايد: من همان كسي هستم كه به وعده­ي خود وفا کردم و نعمت خويش را بر شما تمام نمودم، و اينجا محل كرامت من است، از من بخواهيد! رضايت او را از وي مي­خواهند، مي­فرمايد: رضايت من اين است كه خانه­ي خود را براي شما [محلِ] آرامش قرار دادم و من بر شما كرامت دارم، از من بخواهيد! رضايت وي را از او مي­خواهند، [خداوند] گواهي بر رضايتمندي [خود] مي­دهد، بعد، از او آنقدر مي­خواهند که نيازهايشان به پايان مي­رسد[[67]](#footnote-67). همچنين از عثمان بن عمير در ادامه­ي آن آمده است: سپس از صندليش [اوج گرفته] و بالا مي­رود و همچنين پيامبران و صديقين و شهداء؛ و صاحبان اطاقها به اطاقهايشان بر مي‌گردند[[68]](#footnote-68).

دارقطني از طريقي ديگر از قتادة / از انس روايت مي­كند: حول رسول الله ص بوديم و فرمود: جبرئيل نزد من آمد و در دستش چيزي [شبيه] آينه­اي سفيد بود كه در وسطش لكه سياهي وجود داشت. گفتم: اي جبرئيل اين چيست؟ گفت: اين روز جمعه است پرودگارت آنرا بر تو عرضه كرد، تا براي تو و امتت بعد از تو عيدي باشد، گفتم: اين لكه سياه داخل آن چيست؟ گفت: اين قيامت است و آن روز جمعه بر پا مي­شود و [روز جمعه] سرور روزهاي دنياست و به آن در بهشت «روز مزيد (فزوني)» مي­گوئيم، گفتم: اي جبرئيل چرا آنرا را روز مزيد مي­ناميد؟ گفت: همانا خداوند در بهشت سرزمين وسيعي از مشك سفيد قرار داده است و وقتي روز جمعه فرا مي­رسد، پروردگارِ ما بر كرسي­اش كه در آن سرزمين [قرار دارد] نزول مي­كند و در كنار آن منابري از طلاست كه جوهرنشان شده­اند و در كنار آن منابر صندليهايي از نور وجود دارد، سپس بر اهل اطاقها بانگ سر داده مي­شود و آنها استجابت كرده و تا زانو در شنزاراهاي مشك فرو مي­روند، (در حاليكه) آنها دارای دستبندهايي از طلا و نقره و لباسهاي ابريشم و سندس خواهد بود تا اينكه به آن سرزمين برسند، وقتي (در آنجا) مي­نشينند و آرام مي­­گيرند خداوند بادي به وزش در مي­آورد كه به آن «المثيرة» مي­گويند، صورتها و لباسهايشان از مشك سفيد تاثير مي­گيرد، در آن روز آنها بدونِ مویی در صورت و جوان، با چشمهاي سرمه زده، و سي و سه ساله، مثل آدم در روزيكه خداوند عزوجل او را خلق كرد، مي­باشند. پروردگار با عزت و تعالي ندا مي­دهد [و رضوان را صدا مي­كند] (او خزانه دار بهشت است) و مي­فرمايد: اي رضوان پرده را از بين من و بندگان و زيارت كنندگانم كنار بزن، وقتي پرده از بين او و [بندگانش] كنار مي­رود، او را از روي درخشندگي و نورش مي­بينند، مي­شتابند تا براي او به سجده بيافتند، و خداوند تبارك و تعالي با صداي خود آنها را خطاب قرار مي­دهد: سرهايتان را بلند كنيد! عبادت فقط در دنيا بود و شما اكنون در سرزمين پاداش هستيد، از من هر آنچه را كه دوست داريد بخواهيد! و من پروردگارتان هستم كه به وعده­ي خود وفا و نعمت خود را بر شما تمام كردم و اينجا محل كرامت من است، بخواهيد هر چه را كه دوست داريد!

مي‌گويند: پروردگار ما، چه كاري براي ما انجام ندادي؟! آيا در سكرات موت به ما كمك نكردي، و ما را در وحشت تاريكيهاي قبر آرام نكردي، و ترس ما را در نفخ صور به آرامش تبديل نكردي؟! آيا ذلت ما را كم نكردي و اعمال زشت ما را نپوشاندي و بر پل جهنم قدمهاي ما را استوار نكردي؟! آيا ما را به جوارت نزديك نكردي، و سخن لذت بخش به استماع ما نرساندي؟! با نور خودت بر ما تجلي يافتي؛ كدام خير را براي ما انجام ندادي؟! به خداوند عزوجل پناه مي­بريم، و باز با صداي خود آنها را خطاب قرار مي­دهد و مي­فرمايد: من پروردگار شما هستم، به وعده­ي خود وفا کردم و نعمت خويش را بر شما تمام نمودم، از من بخواهيد! مي­گويند: خوشنودي تو را مي­خواهيم، مي­فرمايد: به خوشنوديم، ذلت شما را كم كردم، و امور قبيحتان را پوشاندم، و شما را به خود نزديك كردم، و سخن لذت بخش خود را به استماع شما رساندم، و با نورم بر شما تجلي يافتم، اينجا محل كَرَم من است، از من بخواهيد! از او (خواستهايشان را) مي­خواهند تا آنچه را كه خواهان آن هستند به پايان مي­رسد، سپس [خداوند] مي­فرمايد: از من بخواهيد! مي­گويند: خداوندا راضي شديم و به بركت رسيديم و به آنها از روي فضل و كرامتش بيشتر از آنچه خواسته‌اند مي­دهد، چيزهايي كه چشم نديده و گوش نشنيده و بر قلب (هيچ) بشري خطور نكرده است، و اين براي جداي از جمعه برايشان كافي است، انس گفت: اي پيامبر! پدر و مادرم فدايت شوند، زمان تجمعشان چقدر مي­باشد؟ فرمود: به اندازه جمعه تا جمعه [در دنيا]، فرمود: سپس عرش پروردگار ما تبارك و تعالي حمل مي شود و ملائكه و پيامبران با او [مي­روند] سپس به صاحبان اطاقها اجازه داده مي­شود و آنها به اطاقهايشان بر مي­گردند و [براي هر نفر] دو اطاق از زمرد سبز مي­باشد، و بهتر از روز جمعه و نگريستن به پروردگارشان چيزي برای آنها نخواهد بود، و [خداوند] از روي نهايت فضل و كَرَمش براي آنها [از هر چيزی] مي افزايد. انس گفت: [اين سخن را] از پيامبر شنيدم، و بين من و او كسي نبود[[69]](#footnote-69).

دارقطني نيز از طريقي ديگر اين حديث را از انس روايت كرده است[[70]](#footnote-70).

**فصل:**

اما حديث بريدة بن حصيب كه از پيامبر ص روايت كرده است: هيچكدام از شما نيست بجز اينكه خداوند را ملاقات مي­كند در حاليكه بين او و خداوند پرده و مترجمي نخواهد بود[[71]](#footnote-71). اين حديث با الفاظ متشابه ديگري نيز روايت شده است:

- نيست از شما كسي، به جز آنكه، بر خداوند عرضه شود (درحاليكه) بين او و خداوند مترجمي نخواهد بود.

- نيست از شما كسي، به جز آنكه، روز قيامت خداوند با او صحبت مي­كند و بين او و خداوند مترجمي نخواهد بود.

- نيست از شما كسي، به جز آنكه، خداوند روز قيامت با او صحبت مي­كند و بين او و خداوند مترجمي نخواهد بود.

- نيست از شما كسي، به جز آنكه، پروردگارش با او صحبت خواهد كرد و بين او و خداوند مترجمي نخواهد بود.

- نيست از شما كسي، به جز آنكه، پروردگارش با او صحبت خواهد كرد و بين او و خداوند پرده اي نخواهد بود.

- نيست از شما كسي، به جز آنكه، پروردگارش با او صحبت خواهد كرد و بين او و خداوند جداكننده­اي نخواهد بود.

**فصل:**

اما حديثي از ابي رزين عقيلي كه امام احمد / روايت كرده است: گفتيم: اي فرستاده خداوند! آيا هر كدام از ما پروردگار خويش را روز قيامت مي­بيند؟ فرمود: بله، گفتم: نشانه آن در مخلوقاتش چيست؟ فرمود: آيا هر كدام از شما در شب بدر به ماه نمي­نگرد؟ گفتيم: بله، فرمود: [و البته] خداوند بزرگتر و عظيمتر است[[72]](#footnote-72).

**فصل:**

حديث جابر بن عبدلله كه امام احمد / روايت كرده است: ابوزبیر شنيده بود كه جابر از ورود [به بهشت] سوال کرد و [پیامبر ص] فرمود: ما روز قيامت چنين و چنان هستيم و بر انسانها برتري داريم، امتها بر اساس چيزهايي كه عبادت كرده­اند يكي بعد از ديگري خوانده مي­شوند و به ترتیب معبودها[ی باطل] فراخوانده می­شوند، سپس پروردگار ما مي­آيد و بعد از آن مي­فرمايد: منتظر چه كسي هستيد؟ مي­گويند: منتظر پروردگارمان هستيم، مي­فرمايد: من پروردگار شما هستم، مي­گويند: به تو [خواهيم] نگريست، و تبارك و تعالي بر آنها آشكار مي­شود و مي­خندد، و با آنها مي­رود و بدنبال او مي­روند، و به هر انساني چه مؤمن و چه منافق نوري مي­دهد، بدنبال او مي­روند تا از پل جهنم بگذرند و در آن چنگالهای آهنین و خارهاي سه پهلو وجود دارد، هر كه خداوند بخواهد [توسط آتش] گرفته مي شود و سپس نور منافقين را خاموش مي­كند و مؤمنين نجات مي­يابند، گروه اول كه صورتهايشان مانند ماه شب چهارده است، و [تعداد آنها] هفتاد هزار است نجات مي­يابند، و اعمالشان مورد محاسبه قرار نمي­گيرد، نفرات بعدي صورتهايشان مثل ستاره­هاي آسمان مي­درخشد، چنين و چنان مي­شود و شفاعت حلال مي­شود و كسانيكه لا إله(معبود) إلا الله راگفته­اند و ذره­اي خير در قلبشان است و مناسك ديني را ترک نکرده بودند، از آتش جهنم نجات مي­يابند و در گذرگاه بهشت گذاشته مي­شوند و اهل بهشت بر روي آنها آب مي­ريزند، [مانند اينست كه] گياهي از [خس و خاشاك] سيل روئيده شود، سوختگي [آنها] از بین مي­رود، سپس از خداوند [خواسته­هاي خود را] مي­خواهند، تا اينكه به اندازه [تمام] دنيا و ده برابر آن را به آنها مي­دهد[[73]](#footnote-73). همچنين عبدالحق در جمع بين صحيحن آورده است: ما روز قيامت روي تپه­اي بر تمام خلايق اشراف داريم، و عبدالرزاق از جابر ابن عبدالله آورده است كه پيامبر ص فرمود: پروردگار تبارك و تعالي بر آنها آشكار مي­شود و به وجهش مي­نگرند و به سجده مي­افتند و [او] مي­فرمايد: سرهايتان را بلند كنيد زمان، زمان عبادت نيست[[74]](#footnote-74).

دارقطني روايت مي كند: از جابر ابن عبدالله از رسول الله ص: خداوند روز قيامت بر ما خندان ظاهر مي­شود[[75]](#footnote-75). همچنين از جابر ابن عبدالله از پيامبر ص روايت شده است: وقتي روز قيامت امتها جمع مي­شوند (و حديث را ذكر كرد) و گفت: [خداوند] مي­فرمايد: آيا خداوند را اگر ببينيد، مي­شناسيد؟ مي­گويند: بله، مي­فرمايد: چگونه اورا مي‌شناسيد در حاليكه او را نديده­ايد؟ مي­گويند: در او كاستي نيست و او همتايي ندارد، [راوي] گفت: و [خداوند] تبارك و تعالي [خود را] برای آنها آشكار مي­كند و براي او به سجده مي­افتند. و امام ابن ماجه / نيز در سنن خود از جابر ابن عبدالله آورده است كه پيامبر ص فرمود: روشن شد كه اهل بهشت در نعمتهايشان خواهند بود، (تا) وقتي كه نوري بر آنها تابيده ­شود و سرهايشان را بلند ­كنند، و در آن زمان است كه پروردگار بر آنها اشراف پيدا مي­كند و مي­فرمايد: سلام بر شما اي اهل بهشت و اين همان قول خداوند است كه ﴿ ﴾[[76]](#footnote-76)، (يس: 58). و تا زمانيكه او را مي­نگرند، متوجه چيزي از نعمتهايي كه براي آنها [در نظر گرفته شده] است نمي­شوند، تا اينكه از نظر آنها مخفي مي­شود [در حاليكه] نور و بركتش باقي مي­ماند[[77]](#footnote-77).

و حرب از جابر ابن عبدالله با دو سند آورده است كه پيامبر ص فرمود: روشن شد اهل بهشت در مجلسي كه براي آنها در نظر گرفته شده­است خواهند بود [تا] وقتي كه نوري در درب بهشت تلألؤ مي­كند، و زماني است كه پروردگار تبارك و تعالايشان بر آنها اشراف دارد، سرهايشان را بلند مي­کنند و [خداوند] تعالي مي­فرمايد: اي اهل بهشت از من بخواهيد! مي­گويند: خوشنودي [تو را] مي­خواهيم، مي­فرمايد: خشنودي من اين است كه بهشت خود را بر شما حلال كردم و [سفره­ي] كرامت خود را براي شما گستراندم و حالا وقت آنست كه از من بخواهيد! مي­گويند: «زيادة» را از تو مي­خواهيم، برگزيده­ترين [مَركبها] از ياقوت قرمز و با وقارترين آنها از زمرد سبز و ياقوت قرمز را مي‌آورند [در حاليكه] سمهايشان در منتهي­اليهشان قرار دارد؛ و امر خداوند بر درختهايي باردار قرار مي گيرد، و حوريهاي درشت چشم مي­آيند [در حاليكه] مي­گويند: هميشه شاداب هستيم و ناراحتي نداريم و ما جاودانيم و نمي‌ميريم و همسران مؤمنين گرامي هستيم، امر خداوند بر توده­­اي از شن كه از مشك سفيد تيز بوي است قرار مي­گيرد، و بر آنها بادي مي­وزد كه به آن «المثيرة» مي­گويند و تا بهشت عدن ادامه مي­يابد كه آن مركز بهشت است و ملائكه مي­گويند: پروردگارا! مردم آمدند، مي­فرمايد: راستگويان و فرمانبرداران خوش آمدند، و پرده از پيش آنها كنار مي‌رود، و به خداوند تبارك و تعالي مي­نگرند و از نور الرحمن ( بسيار رحمتگر) بهره مي­برند، بطوريكه بعضي از آنها بعضي ديگر را نمي­بينند، سپس مي­فرمايد: آنها را به قصرهاي هديه داده شده به ايشان ببريد؛ و بر مي­گردند [در حاليكه از حيرت] بعضي به بعضي ديگر مي­نگرند[[78]](#footnote-78). پيامبر ص فرمود: اين همان سخن [خداوند] تعالي مي­باشد: ﴿ ﴾[[79]](#footnote-79). (فصلت: 32).

دار قطني از جابر آورده است كه پيامبر ص فرمود: همانا خداوند بر انسانها بطور عام آشكار مي­شود [ولي] بر ابوبكر بصورت خاص[[80]](#footnote-80).

**فصل:**

ابي امامة روايت مي­كند: كه پيامبر ص روزي براي ما خطبه خواند، در خطبه­اش بيشتر از دجال صحبت كرد و ما را از آن بر حذر داشت، و براي ما [از احول او] حکايت كرد، تا وقتي كه از خطبه فراغت يافت، در خطبه­اش چنين سخني وجود داشت: همانا خداوند پيامبري مبعوث نكرده است مگر آنکه [آن پيامبر]، امتش را از او (دجال) بر حذر داشت و من آخرين پيامبران هستم، و شما آخرين امت، و خارج شدن شما از دين غير ممكن است، تا وقتي من بين شما هستم حجتي بر هر مسلمان مي­باشم و اگر بعد از من كسي از دين شما خارج شود هر كس حجت­گوي خودش است و خداوند [نيز] خليفه­ي هر مسلمان (ناظر بر اعمال هر مسلمان)، همانا او (دجال) از سرزميني بين عراق و سوريه خروج مي­كند و مشرق و مغرب را به فساد مي­كشد، اي بندگان خداوند ثابت قدم باشيد، او [كار خود را] در حالي شروع مي‌كند كه مي­گويد: من پيامبر هستم، [آگاه باشيد] بعد از من پيامبري نخواهد بود، و دومي هم نخواهم داشت، وي مي‌گويد: من پروردگار شما هستم، [آگاه باشيد اي مسلمانان] پروردگارتان را نمي­بينيد تا بميريد، بين دو چشمش (دجال) نوشته شده است: «كافر»، و هر مؤمني [مي­تواند] آنرا بخواند، هر كس او را ديد بر صورتش آب دهان بياندازد و آيات اول سوره كهف را بخواند، او بر شخصي از بني آدم مسلط مي­شود و او را مي­كشد و زنده مي­كند و[لی] با شخص ديگري دشمني نمي­كند و بر آن [شخص] مسلط نمي­شود، و از فتنه­هاي ديگر او اين است كه همراه او باغ و آتشي خواهد بود، و آتش او بهشت و باغ او جهنم است و هر كس به آتشش گرفتار شد چشمانش را ببندد [تا آن وضعيت را مشاهده نكند] و به خداوند استغاثه كند [تا آتش] بر او سرد و سلامت ­شود، همانگونه كه آتش بر ابراهيم سرد و سلامت شد و (زمانِ فتنه­ي او) چهل روز است، روز مثل سال، مثل ماه و مثل جمعه (هفته) و مثل روز، و آخرين روزش مانند سراب است، در [جلو] درب مدينه مردي صُبح مي­كند و قبل از اينكه به درب ديگري برسد شب مي­شود، گفتند: اي رسول الله! در آن ايام چگونه نماز بخوانيم؟ فرمود: مي­توانيد، همانگونه كه در روزهاي طولاني مي­توانيد[[81]](#footnote-81).

**فصل:**

حديث زيد بن ثابت كه امام احمد / آن را روايت كرده است: او گفت: پيامبر به او دعايي ياد داد و به او امر كرد تا از اهلش تعهد بگيرد هر روز [آنرا بخوانند]؛ فرمود: وقتي كه صبح مي­كني بگو: لبيك خداوندا، لبيك، و تو را ياري مي‌كنم و خير در دست توست و از تو و بسوي توست، خداوندا [هر] آنچه سخني گفته­ام يا نذري كرده­ام يا سوگندي خورده­ام اراده تو بر آن پيشي داشته است، آنچه كه بخواهي مي­شود و آنچه نخواهي نمي­شود و هيچ حول و قوتي نيست بجز به [اجازه يا اراده] تو [و] همانا تو بر هر چيزي توانايي، خداوندا! هر صلواتي كه فرستاده­ام بر كسي فرستاده­ام كه تو صلوات فرستاده­اي و هر لعنتي كه كرده­ام بر كسي بوده­است كه تو لعنت كرده­اي، تو وَليِ من در دنيا و آخرت هستي، مرا مسلمان بميران و به صالحين ملحق كن، خداوندا خشنودي ترا بعد از قضا و قدر تو مي­خواهم و [همچنين] راحتي زندگي بعد از مرگ، و لذت نگريستن به تو، و شوق لقاي تو [را می­خواهم]؛ و خداوندا از فلاكت ضرر رساننده و فتنه­ی گمراه كننده، به تو پناه مي­برم، از اينكه ظلم كنم يا مظلوم واقع شوم يا [بر حق كسي] تجاوز نمایم [و يا برحقم] تجاوز شود [و] يا اينكه خطاي باطل كننده[ي اعمال نيك مرتكب شوم و] يا گناهي كه تو آنرا نيامرزي [نیز به تو پناه می­برم]، خداوندا! آفريدگارِ آسمانها و زمين و عالِم [عالَم] غيب و آشكار، داراي جلال و بخشش، همانا من با تو پيمان مي­بندم و [وجود] تو را گواهي مي­دهم و شهادت تو [بر اين مطلب] براي من كافي است، همانا شهادت مي­دهم كه معبود بر حقي به غير از تو وجود ندارد، و تنها هستي و شريكي [در ذات و صفات و معبوديت] نداري، پادشاهي و ستايش و سپاس براي تو است [و] تو بر هر كاري توانايي، و شهادت مي­دهم محمد بنده و رسول توست، و گواهي مي­دهم وعده­ي تو حق و دیدارت حق و بهشت حق است، و قيامت مي­آيد، و شكي در آن نيست، و تو هر آنچه كه در قبرهاست برانگيخته خواهي­ كرد، و گواهي مي­دهم كه اگر تو، مرا بحال خودم واگذاري به تباهي و شرمگاه و گناهان كبيره و صغيره واگذار كرده­اي، و همانا من آرام نمي­گيرم بجز به رحمتت، گناه مرا بيامرز كه مسلماً آمرزنده­ي گناهي غير از تو نيست، و توبه مرا بپذير كه همانا بسيار توبه پذير و دائماً رحمت كننده­اي[[82]](#footnote-82).

**فصل:**

اما حديث عمار بن ياسر ب كه امام احمد / روايت كرده است: ابي مجلز گفت: عمار براي ما نماز گذارد و آنرا كوتاه كرد و [وقتي] از [این کار] او ايراد گرفتيم، گفت: آيا ركوع و سجود را كامل اداء نكردم؟ گفتند: بله، گفت: ولي من در آن دعايي كردم كه فرستاده خداوند اينگونه دعا مي‌كرد: خداوندا! به عِلمت از غيب و قدرتت بر خلق [به تو توسل مي­جويم]، تا وقتي كه مي­داني زندگي براي من خير است مرا زنده بدار، و وقتي دانستي مرگ براي من خير است مرا بميران؛ ترس نهانیِ [از ابهت و عظمتت]، گواهي حق و اقرار آن را چه در عصبانيت و چه در خشنودي، و حد وسط بين فقر و ثروتمندي و لذت نگريستن به وجهت و شوق دیدارت را بدون سختي و ضرر ديدن و نه بصورت امتحاني گمراه كننده، از تو مي­خواهم؛ خداوندا! ما را به زينت ايمان بيارا و ما را وسيله­ی هدايتِ هدايت شدگان قرار ده[[83]](#footnote-83). (اين حديث را ابن حبان و حاكم نيز در كتابهاي صحيح خود آورده­اند).

**فصل:**

اما حديث عايشه ل در صحيح حاكم: پيام­آور خدا ص به جابر فرمود: اي جابر آيا به تو بشارت بدهم؟ فرمود: بله، خداوند تو را بشارت دهنده­ي خير قرار دهد! فرمود: حس كردم خداوند پدر تو را زنده كرده است، او را جلوي خودش نشانده و فرمود: بنده­ي من از من [چيزي] بخواه تا آنرا به تو عطا كنم! گفت: خداوندا! آنطور كه حق عبادت تو بود ترا عبادت نكردم، آيا بر من منت مي­نهي و مرا به دنيا بر مي­گرداني، [تا] همراه رسولت قتال(جنگ) كنم و در اين [راه] بار ديگر كشته شوم، فرمود: اين [سنت] گذشته من است كه تو به آنجا بر نمي­گردي[[84]](#footnote-84). امام ترمذي / اين حديث را بطور كاملتر از جابر آورده است: وقتي كه عبدالله بن عمرو بن حزام روز اُحد كشته شد، رسول الله ص فرمود: اي جابر! آیا به تو خبر دهم كه خداوند به پدرت چه گفته­است؟ گفت: بله، فرمود: خداوند با كسي صحبت نكرده­است بجز از پشت حجاب [ولي] با پدرت رو در رو صحبت كرد و فرمود: اي بنده­ي من! از من [چیزی بخواه] تا بر تو منت نهم و [آنرا]) به تو عطا كنم، گفت: پروردگارا! مرا زنده كن تا در [راه] تو بار دوم كشته شوم، فرمود: همانا در [سنت] گذشته­ي من بوده است كه [كسي] به [آن] دنيا بر نمي­گردد، گفت: پروردگارا! كسانيكه در عقب من [در دنيا] هستند [را به اين مقام] برسان، و خداوند اين آيه را نازل فرمود: ﴿ ﴾[[85]](#footnote-85) [[86]](#footnote-86)، (آل عمران: 169). (امام ترمذي / اسناد اين حديث را حسن غريب دانسته است، و می­گویم (امام ابن قيم /): اسنادش صحيح است و حاكم نيز آنرا در صحيح خود آورده­است).

**فصل:**

حديث عبدالله ابن عمر ب كه امام ترمذي و طبرانی رحمهماالله روايت كرده­اند: رسول الله ص فرمود: همانا پائين­ترين رتبه­ي بهشت براي مردي است، كه وقتی از نزديكترين تا دورترين مكان پادشاهيش بطور يكسان به همسران و تختها و خدمتگذارانش مي­نگرد، دو هزار سال طول مي­كشد؛ و همانا بهترين جاي (بهشت) براي كسي است كه هر روز دو مرتبه به خداوند تبارك و تعالي مي­نگرد[[87]](#footnote-87). و همچنين در ادامه حديث از منابع ديگر آمده است: سپس رسول الله ص اين آيه را قرائت فرمود: ﴿ ﴾[[88]](#footnote-88)، (قيامت: 22- 23). و همچنين از ابن عمر ب آمده است كه پيامبر ص فرمود: روز قيامت اولين چيزي كه چشم مي­بيند، خداوند تبارك و تعالي مي­باشد[[89]](#footnote-89).

دارقطني روايت مي­كند: عبدالله ابن عمر ب گفت: شنيدم پيام­آور خدا ص فرمود: آيا مي­خواهيد شما را از پائين­ترين [فرد] بهشت خبر دهم، گفتند: بلي، اي رسول الله! - و حديث را ذكر كرد تا اينكه گفت: - وقتي نعمتهاي زياد از مرجع صدور آنها [که همان خداوند است] اعطاء شد و [همه] مي­پندارند كه هيچ نعمتي برتر از آنها وجود ندارد، پروردگار تبارك و تعالي بر آنها اشراف پيدا مي­كند، و آنها بسوي وجه رحمن مي­نگرند، و او مي­فرمايد: اي اهل بهشت بخاطر اينكه در دنيا مرا تهليل و تكبير و تسبيح مي­گفتيد، تكبير و تهليل و تسبيح بگوئيد، و با تهليل جواب رحمن را مي­دهند و تبارك و تعالي به داود مي­فرمايد: اي داود! بلند شو و مرا تمجيد گو، داود بلند مي­شود و پروردگار را تمجيد مي­كند[[90]](#footnote-90). دارمي از ابن عمر ب روايت مي­كند: پيامبر ص فرمود: همانا وقتي نعمتهاي اهل بهشت به آنها داده مي­شود، مي­پندارند كه نعمتي بالاتر از آن وجود ندارد، سپس پروردگار تبارك و تعالي بر آنها تجلي مي­كند، و آنها بسوي وجه رحمن مي­نگرند و هر آنچه از نعمتهایی که در وسعت ديد آنها است را، در هنگام نگريستن به وجه رحمن فراموش مي­كنند[[91]](#footnote-91).

**فصل:**

اما حديث عمارة بن رويبة از پدرش، گفت: پيامبر ص به ماه شب بدر نگريست و فرمود: شما پروردگارتان را خواهيد ديد همانگونه كه اين ماه را مي­نگريد و در ديدن او ازدحام نمي كنيد، و اگر توانستيد قبل از طلوع خورشيد [و بعد از نماز صبح] و قبل از غروبش [بعد از نماز عصر] نماز نخوانيد[[92]](#footnote-92).

**فصل:**

حديث سلمان فارسي ، او گفت: [عده­اي روز قيامت] نزد پيامبر ص مي­روند و مي­گويند: اي پيام آور خدا! همانا خداوند با تو آغاز كرد و با تو ختم كرد و تو را آمرزيد، برخيز و ما­ را نزد پروردگارت شفاعت كن، و او مي‌فرمايد: البته، من همنشين شما هستم و (از بين جمع) خارج مي­شود و انسانها را جمع مي­كند تا به درب بهشت مي‌رسند و حلقه­ي درب را مي­گيرد و آنرا مي­كوبد، گفته مي­شود: كيست؟ گفته مي­شود: محمد، گفت: (درب) براي او باز مي­شود و مي­رود و جلوي خداوند مي­ايستد و در [حالت] سجده [از وی] اجازه مي­خواهد، و به او اجازه [شفاعت] داده مي­شود[[93]](#footnote-93).

**فصل:**

اما حديث حذيفة بن يمان ، او گفت: رسول الله ص فرمود: جبرئيل نزد من آمد و در دستش آئينه­اي بود كه صافترين آينه­ها و نيكوترين آنها بود، و در وسط آن نقطه­ي سياهي بود، فرمود: گفتم اي جبرئيل اين چيست؟ گفت: اين دنيا و صفا و نيكوئيش است، فرمود: گفتم: اين نقطه سياه در وسطش چيست؟ گفت: اين جمعه است، فرمود: گفتم: جمعه چيست؟ گفت: روزي از روزهاي پروردگارت، و تو را به شرف و برتري و اسمش در آخرت خبر خواهم داد، اما شرف و برتريش در دنيا اين است كه همانا خداوند تعالي امر خلق را در آن جمع كرد (یکسره کرد) و اما اميدي كه در آن وجود دارد: در آن، زماني وجود دارد كه بنده­ي مسلم يا امت مسلماني [اگر] چيزِ خيري را از خداوند بخواهند، قطعاً به آنها خواهد داد؛ و اما شرف و برتري و اسمش در آخرت: وقتي خداوند تبارك و تعالي اهل بهشت را به بهشت و اهل آتش را به آتش(جهنم) داخل مي­كند و روزها و لحظه­هايش سپري مي­شود [در حاليكه] روز و شبي وجود نداشته و مقدار [تغییرِ] آن [سپری شدن زمان] را فقط خداوند مي­داند، وقتي روز جمعه مي­رسد در حاليكه اهل بهشت بسوي [محل] تجمعشان از [مکان زندگي خود] خارج مي­شوند، منادي­ای ندا مي­دهد كه اهل بهشت! بسوي «دارالمزيد» خارج شويد؛ و هيچ كس جز خداوند عزوجل اندازه و طول و عرض آنرا نمي­داند (و) در آن شنزاري از مشك وجود دارد، فرمود: پيامبران جوان، بسوی منابري از نور خارج مي شوند و مؤمنين جوان نيز بسوی صندليهايي از ياقوت، فرمود: وقتي [آن نعمتها] براي آنها فراهم مي­شود و مردم [بهشت] محل نشستنشان را درمي­یابند؛ خداوند تبارك و تعالي بادي را براي آنها به وزديدن در مي آورد كه به آن «المثيرة» گفته مي­شود، آن باد، اثر مشك سفيد را بر آنها مي‌گذارد، [خداوند] از زير لباسهايشان آن باد را وارد [لباسهايشان] مي­كند و از صورتها و موهايشان خارج مي­كند، [بوي] اين باد اگر به همسران هر كدامتان داده شود، باذن الله با آن چه كارها که خواهند كرد؟!

فرمود: سپس خداوند سبحان، به حاملين عرشش دستور مي­دهد تا بين او و بهشتيان و دو طرف بهشت پرده­اي قرار دهند، و بعد از آن، اولين چيزي كه از او مي­شنوند [اين است كه] مي­فرمايد: كجايند بندگان من كه در پنهان مرا اطاعت مي­كردند [در حاليكه] مرا نمي­ديدند و رسولان مرا تصديق مي­كردند و از امر من تبعيت مي­كردند، [ای بندگان من!] از من بخواهيد، اين «يوم المزيد» است. فرمود: همه بر سخنِ واحدي متفق­اند كه «پروردگارا! از تو راضي شديم [تو نيز] از ما راضي شو»، فرمود: و خداوند تعالي به سخن آنها جواب داده و [و مي فرمايد:] همانا اي اهل بهشت! اگر از شما راضي نشده بودم، شما را در بهشتم سكني نمي­دادم و اين «يوم المزيد» است از من بخواهيد، همه بر سخنِ واحدي اتفاق می­کنند (كه) «پروردگارا! وجهت، پروردگارا وجه خودت را به ما نشان بده [تا] به تو بنگريم»، فرمود: و خداوند تبارك و تعالي آن پرده را كنار مي­زند، و در مقابل آنها ظاهر مي­شود، و با نور خود آنها را مي­پوشاند [و] چيزي [باقي نمي ماند بجز اينكه با آن نور پوشانده مي­شود] و اگر او براي آنها مقرر نمي­كرد كه آتش نگيرند، از نوري كه آنها را مي­پوشاند آتش مي­گرفتند. فرمود: سپس گفته مي­شود: بسوي منزلهايتان برگرديد. و به منازلشان بر مي­گردند [در حاليكه] از نوري كه آنها را احاطه كرده است، همسرانشان از آنها، و آنها از همسرانشان مخفي مي­مانند، و اين [امر باعث می­شود تا] نور و اقتدارشان زياد ­شود، و زياد مي­ماند تا به حالتي كه در قبل بودند بر مي­گردند. فرمود: و همسرانشان به آنها مي­گويند: با حالتي كه از پيش ما رفته بوديد بر نگشتيد! در جواب مي­گويند: اين بخاطر آنست كه خداوند تبارك و تعالي بر ما تجلي كرد و به او نگرستيم [و با نور او] از شما مخفي شديم و براي آنها در هر [دوره­ي زمانيِ] هفت روز دو برابر حالتي كه بر آن بودند اضافه خواهد شد. و اين قول [خداوند] عزوجل است كه: ﴿ ﴾[[94]](#footnote-94) [[95]](#footnote-95)، (سجده: 17). عبدالرحمن بن مهدي درباره­ي قول خداوند ﴿ ﴾ (يونس: 26). مي­گويد: اين نگريستن به خداوند عزوجل است[[96]](#footnote-96). لازم به ذكر است كه قول حاكم / اين است كه تفسير صحابه نزد ما مانند حديث مرفوع است.

**فصل:**

ابن عباس ب براي مسلمانان خطبه­اي خواند و گفت: رسول الله ص فرمود: براي هر پيامبري دعايي است كه خداوند آن را در دنيا تعجيل مي­دهد و من دعاي خود را براي شفاعت امتم در روز قيامت نگه داشته­ام، به نزد درب بهشت مي­روم و حلقه­ي درب را مي­گيرم و مي­كوبم، گفته مي­شود: تو كيستي؟ مي­گويم: من محمد هستم و نزد پروردگارم آمده­ام، و او بر كرسي و يا تختي بر من تجلي مي­كند و من براي او به سجده مي­افتم[[97]](#footnote-97). از ابن عباس ب از پيامبر ص آمده است: همانا اهل بهشت پروردگارشان تبارك و تعالي را هر روز جمعه در ريگهايي از كافور مي­بينند و محل نشستن كسي [به خداوند] نزديكتر است كه [در دنیا] در روز جمعه و صبحها به سوی [کسب رضای] او سبقت گرفته باشد[[98]](#footnote-98).

**فصل:**

عبدالله ابن عمرو بن عاص براي مروان بن حكم امير مدينه گفت: خداوند براي عبادتش، ملائكه را به گونه­هاي مختلف خلق كرد، در بين آنها ملائكه­اي هستند كه از روزيكه آنها را خلق كرد تا روز قيامت براي او قيام مي­كنند [و نيز] ملائكه­اي كه از روزي كه خلقشان كرده­ است تا روز قيامت در ركوع و خشوع خواهند بود و ملائكه­اي كه از لحظه­ي خلقتشان تا روز قيامت در سجده­اند، و وقتي روز قيامت فرا مي رسد [خداوند] تعالي بر آنها تجلي مي­كند، و آنها بسوي وجه كريمش ­نگریسته و مي­گويند: پاك هستي، آنچنان كه حق عبادتت بود ترا عبادت نكرديم[[99]](#footnote-99).

**فصل:**

دارقطني از ابي ابن كعب روايت مي­كند: پيامبر ص در مورد قول خداوند: ﴿ ﴾ فرمود:آن نگريستن بسوي وجه خداوند عزوجل مي­باشد[[100]](#footnote-100). كعب ابن عجرة از پيامبر ص در مورد قول خداوند ﴿ ﴾ روايت كرد كه او فرمود: ﴿﴾ نگريستن به صورت خداوند تبارك و تعالي مي­باشد[[101]](#footnote-101).

**فصل:**

اما حديث فضالة ابن عبيد كه مي­گفت: خداوندا! رضاي تو را بعد از قضا [و قدري كه بر من مقدر مي­فرمايي] مي‌خواهم و [همچنين] راحتيِ زندگي بعد از مرگ و لذت نگريستن به وجهت و شوق ديدارت، در حاليكه سختي و فتنه­ي گمراه كننده­اي [در آنها وجود] نداشته باشد[[102]](#footnote-102).

**فصل:**

حديث عبادة بن صامت كه در مسند احمد آمده است: از پيامبر ص نقل مي­كرد كه مي­فرمود: همانا از دجال براي شما صحبت كردم و ترسيدم دچار اشتباه شويد [آگاه باشيد] كه دجال مردي است كوتاه قد، و در هنگام راه رفتن جلوي پاهاي او به هم نزديك و پاشنه­هايش نسبت به هم دور مي­باشد، با موهاي فرفري و يك چشم كه يك چشم او كور است؛ چشمش مانند حبه انگور رسيده بيرون زده است و اگر برای شما [شناخت او] دشوار آمد، پس بدانيد كه پرودگارتان يك چشم نيست و همانا تا زمانی که نميريد او (الله) را نمي بينيد[[103]](#footnote-103). اما حديث مردي از اصحاب پيامبر ص: صنعاني از عباد منصور: شنيدم عدي بن ارطاة در شهر مدائن بر منبري خطبه مي­گفت و شروع به موعظه كرد تا اينكه گريه كرد و ما نيز به گريه افتاديم، سپس گفت: مانند مردي باشيد درحاليكه پسرش را موعظه مي­كرد به او گفت: اي پسرم چنان نماز بخوان كه گويي نماز ديگري تا زمان مرگ نخواهي داشت، و بيا عَملِ مان مانند دو مردي باشد كه انگار در كنار آتش [جهنم] ايستاده­اند و تقاضاي بازگشت دوباره به دنيا مي­كنند. و همانا وقتی كه بين من و رسول الله كسي غير از او نبود شنيدم، رسول الله ص فرمود: همانا خداوند ملائكه­اي دارد كه از ترس او سر و پايشان به لرزه مي‌افتد، در بين آنها ملَكي است كه اشكش از چشمش سرازير نمي­شود بجز اينكه بر ملَكي [ديگر] كه خداوند را تسبيح مي­كند، مي­افتد و ملائكه سجود از وقتي كه خداوند آسمانها و زمين را خلق كرده است، سرهايشان را [از سجده] بلند نكرده­اند و آنرا بلند نخواهند کرد تا روز قيامت [فرا رسد]، و [ملائكه­اي] در صف­اند و تا روز قيامت صف كشيدنشان شكسته نخواهد شد؛ و وقتي روز قيامت فرا مي­رسد، و پروردگارشان بر آنها آشكار مي­شود، به او مي­نگرند و مي­گويند: تو پاك و منزه هستي آنچنان كه حق تو بود، عبادتت نكرديم[[104]](#footnote-104).

**فصل:**

و حال به اقوال ياران پيام­آور خداوند حضرت محمد ص و تابعين و ائمه اسلام بنگريم:

**قول ابوبكر صديق :** آمده است كه ابوبكر صديق آيه­ي ﴿ ﴾ را قرائت كرد، از او پرسيدند: ﴿﴾ چيست يا خليفة­ي رسول الله؟ گفت: نگريستن به وجه خداوند تبارك و تعالي[[105]](#footnote-105).

**قول علي ابن ابيطالب:** از علي شنيده شد كه مي­گفت: از بي كم و كاست بودن نعمتهاي بهشتي، نگريستن به وجه خداوند تبارك و تعالي مي­باشد.

**قول حذيفة بن يمان:** او گفت: ﴿﴾ نگريستن بسوي وجه خداوند تبارك تعالي مي­باشد[[106]](#footnote-106).

**قول عبدالله بن مسعود و عبدالله ابن عباس :** آمده است كه عبدالله ابن مسعود با پاي راست وارد مسجد كوفه گرديد، سپس گفت: سوگند به خداوند، انساني وجود ندارد بجز اينكه پروردگارش را روز قيامت ملاقات خواهد کرد، همانگونه كه ماه شب چهارده را مي بيند، گفت: [خداوند] مي­فرمايد: اي پسر آدم! چه چيز تو را نسبت به من فريفت؟ - تا سه مرتبه -، كدام گفته­ي فرستادگان [مرا] اجابت كردي؟ - تا سه مرتبه -، به آنچه كه آموخته بودي چگونه عمل كردي؟ و ابي داود / حديثي آورده است كه به ابن عباس ب گفته شد: تمام كسانيكه وارد بهشت مي­شوند خداوند عزوجل را مي­بينند؟ گفت: بله. اسبط بن نصر از ابن عباس و ابن مسعود روايت مي­كند: ﴿﴾ نگريستن به خداوند صورت خداوند است.

**قول معاذ ابن جبل:** ميمون ابن ابي حمزة گفت: در كنار ابي وائل نشسته بودم و مردي داخل شد كه به او ابو عفيف گفته مي­شد، و شقيق بن سلمة به او گفت: اي ابو عفيف! آيا از معاذ بن جبل سخني به ما مي­گويي؟ گفت: بله، شنيدم كه مي­گفت: انسانها در روز قيامت بر خاك واحدي جمع مي شوند و ندا داده مي شود متقين كجايند؟ در كنار [خداوند] رحمان مي­ايستند، [و این در حالي است كه] خداوند [خود را] از آنها پوشيده نگه نمي­دارد و استتار نمي­كند[[107]](#footnote-107). گفتم متقين كيستند؟ گفت: قومي كه از شرك و عبادت بتها پرهيز كردند، و عبادت خود را براي خداوند خالص كردند، و بسوي بهشت رفتند.

**قول ابو هريره:** پروردگارتان را نمي­بينيد تا اينكه مرگ را بچشيد[[108]](#footnote-108).

**قول عبدالله ابن عمر ب:** او گفت: پائين ترين مرتبه­ي بهشت براي كسي است كه دو هزار سال [طول مي­كشد تا] مكان پادشاهيش را بنگرد، نزديكترين جاي آنرا همانگونه مي­بيند كه دورترين جاي آنرا، و بالاترين مرتبه­ي بهشت [براي] كسي است كه روزي دو مرتبه به خداوند مي­نگرد.

**قول فضالة ابن عبيد:** او مي­گفت: خداوندا! رضاي تو را بعد از قضا و قَدَرَت مي­خواهم، و [همچنين] راحتي زندگي بعد از مرگ و لذت نگريستن به وجهت.

**قول ابو موسي اشعري:** او گفت: ﴿﴾ نگريستن به وجه خداوند مي­باشد[[109]](#footnote-109). همچنين از او رسیده است: وی در حال سخنراني بود كه نگاه مردم از او برگشت، گفت: چه چيز چشمان شما را از من برگرداند؟ گفتند: هلال [ماه]، گفت: پس وقتي وجه پروردگارتان را مي­بينيد چگونه خواهيد شد؟

**قول انس ابن مالك:** او درباره­ي آيه­ي ﴿ ﴾ (ق: 35) گفت: روز قيامت پروردگار تبارك و تعالي بر آنها آشكار مي­شود.

**قول جابر ابن عبدالله:** او گفت: وقتي اهل بهشت وارد آن مي­شوند و با كرامت بر بهشتيان (ملائكه و باغها و ...) مي­گذرند، به [طرف آنها] مركبهايي از ياقوت سرخ مي­روند كه ادرار و سرگين ندارند، و براي آنها دو بال است كه بر آنها مي­نشينند، سپس الجبّار (مسلط) مي­آيد و بر آنها آشكار مي­شود و براي او به سجده مي­افتند، مي­فرمايد: اي اهل بهشت! سرهايتان را بلند كنيد، از شما راضي شدم و بعد از این [راضي شدن] خشمي نخواهد بود[[110]](#footnote-110).

طبري / گفت: اين مسئله را **سي و سه** نفر از اصحاب كرام پيامبر روايت كرده­اند و از آنها علي، ابوهريره، ابوسعيد، جرير، ابوموسي، صهيب، جابر، ابن عباس، انس، عمار بن ياسر، ابي ابن كعب، ابن مسعود، زيد ابن ثابت، حديفة بن يمان، عبادة بن صامت، عدی ابن حاتم، ابو رزين عقيلي، كعب بن عجرة، فضالة ابن عبيد و بريدة بن حصيب و... اجمعين هستند؛ و همچنين دارقطني / گفته­ است: خبري است از محمد ابن عبدالله از جعفر بن محمد الأزهر از مفضل بن غسان از يحيي ابن معين شنيد كه مي­گفت: درباره­ي رؤيت [خداوند] نزد من، هفده حديث وجود دارد كه همگی آنها صحيح مي­باشند، و بيهقي / گفت: در اثبات رؤيت خداوند از ابوبكر صديق، حذيفة بن يمان، عبدالله ابن مسعود، عبدالله ابن عباس و ابوموسي اجمعين و... حديث روايت شده است، و در نفي آن از هيچكس حديثي نقل نشده است، و مسلماً اگر در آن مسئله اختلاف داشتند حتماً حديثي به ما [برای رد این عقیده] رسيده بود، ولي هيچگونه اختلافي بيان نشده است، و آنها در اين كلام كه رؤيت خداوند در قيامت اتفاق افتادني است متفق القولند و اجماع دارند.

**فصل:**

**سخن تابعين و كسانيكه اسلام را درك كردند، شاملِ امامان محدث و فقيه و مفسر و پيشوايان تزكيه نفس**

البته سخنانشان بقدري زياد است كه كسي جز خداوند بر آنها احاطه ندارد. سعيد ابن مسيب گفت: ﴿﴾ نگريستن به ذات خداوند است. (رواه مالك). و حسن / گفت: ﴿﴾ نگريستن به ذات خداوند است.(رواه ابن ابي حاتم)؛ و عبد الرحمن ابي ليلي گفت: ﴿﴾ نگريستن به وجه خداوند مي­باشد.(رواه حماد بن زيد)؛ و همچنين اين سخن را عامر بن سعد بجلي كه سفيان آنرا از ابو اسحاق آورده است و عبدالرحمن بن سابط و عكرمة و مجاهد و قتادة و سدي و ضحاك و كعب آورده­اند و عمر بن عبدالعزيز نيز برای بعضي كاركنانش نوشت: من تو را به ترس از خداوند و التزام در طاعتش، و تمسك به امرش، و تعهد به آنچه كه خداوند ترا به نگهداري در دينش امر كرده است، و سعي در حفظ كتابش، توصيه مي­كنم؛ و [آگاه باش] ترس از خداوند، دوستانِ وی را از غضبش حفظ مي­كند و بوسيله آن رفيق پيامبرانش مي­شوند، و توسط آن چهره­هايشان تر و تازه مي شود، و بسوي خالقشان مي­نگرند، و آن حفظ شدن انسان در دنيا از فتنه­­ها و در روز قيامت از بلايا است. و حسن / گفت: اگر عابدان در دنيا در اين فكر بودند كه پروردگارشان را در روز قيامت نمي­بينند، دلهايشان حزين مي­شد. اعمش و سعيد ابن جبير گفتند: همانا بهترين اهل بهشت كسي است كه صبح و شام پروردگارش را مي­نگرد. و كعب گفت: خداوند سبحان به بهشت نمي­نگرد بجز اينكه بگويد: [اي بهشت!] براي اهلت طيب باش، و [بهشت] دو برابر آنچه كه [طیب] هست، [طیبتر] مي­شود، تا اهلش بيايند، روزي در دنيا براي آنها عيد نبود بجز اينكه به اندازه­اش پروردگار تبارك و تعالي در باغهاي بهشت به آنها برتري داد، به او مي­نگرند و بادي با بوي مشك بر آنها شروع به وزيدن مي­كند، هر آنچه كه از پروردگارشان مي­خواهند به آنها مي­دهد، تا اينكه بر مي­گردند و [بعد از برگشتشان] هفتاد برابر از نظر حسن و جمال برتري مي­يابند، سپس بسوي همسرانشان مي­روند و آنها نيز مانند خودشان ارتقاء مي­يابند. و هشام بن حسان گفت: همانا خداوند بر اهل بهشت آشكار مي­شود و بر اثر آن اهل بهشت تمام نعمتهاي بهشتي را فراموش مي­كنند. و طاووس / گفت: اهل ریا و چشم و هم چشمي، عملشان آنها را بجايي مي­رساند كه در [عقيده­ي] رؤيتِ [خداوند]، لجاجت کرده و با اهل سنت پيامبر مخالفت مي­كنند. و شريك از ابو اسحاق سبيعي روايت مي كند كه او گفت: ﴿﴾ نگريستن به وجه رحمان تبارك و تعالي مي­باشد.

از عبدالرحمن بن ابي ليلي آمده است كه آيه ﴿ ﴾ (ق: 35) را تلاوت كرد و گفت: وقتي اهل بهشت وارد بهشت مي­شوند، هر آنچه كه درخواست كنند و بخواهند به آنها داده مي­شود، و خداوند عزوجل مي­فرمايد: همانا از حقّتان چيزي مانده است كه به شما داده نشده باشد، پس از آن، خداوند بر آنها آشكار مي­شود، و تمام نعمتهایي كه به آنها داده خواهد شد مانند آن [آشكار شدن خداوند] نخواهد بود و ﴿﴾ بهشت و ﴿﴾ نگريستن به وجه پروردگارشان عزوجل مي­باشد[[111]](#footnote-111)، و ﴿ ﴾ (يونس: 26). بعد از نگريستن به پروردگارشان تبارك و تعالي مي­باشد. و علي ابن مديني گفت: از عبدالله ابن مبارك در باره­ي سخنِ خداوند: ﴿ **﴾**[[112]](#footnote-112)**،** (الكهف: 110) پرسيدم و عبدالله گفت: كسي كه ديدن وجه خالقش را مي­خواهد باید عمل صالح انجام دهد و كسي را از آن [عمل صالح] با خبر نكند. و نعيم بن حماد گفت: از ابن مبارك شنيدم كه مي گفت: خداوند خود را از كسي مخفي نمي­دارد بجز اينكه او را عذاب كند، سپس آيه ﴿ **﴾**[[113]](#footnote-113) (مطففين: 15- 17). را قرائت كرد. عباد ابن عوام گفت: شريك بن عبدالله نزديك پنجاه سال پيش نزد ما آمد، به او گفتيم: اي ابو عبدالله نزد ما قومي از معتزله هستند و اين احاديثِ «همانا خداوند بر آسمان دنيا نازل مي­شود»[[114]](#footnote-114)، و «همانا اهل بهشت پروردگارشان را مي­بينند»[[115]](#footnote-115)، را منكر مي­شوند، او نیز در مورد اين موضوع، ده حديث براي من روايت كرد، و گفت: ما دينمان را از تابعين و تابعين نيز از صحابه پيامبر ص گرفتند، آنها دينشان را از چه كسي ياد گرفته­اند؟ عقبة بن قبيصة گفت: روزي ابونعيم نزد ما آمد و در وسط مجلس نشست و بسيار عصباني بود، گفت: سفيان بن سعيد و منذر بن ثوري و زهير بن معاويه و حسن بن صالح بن حي و شريك بن عبدالله نخعي كه پسران مهاجرين بودند، از پيامبر خدا ص روايت كرده­اند كه خداوند تبارك و تعالي در آخرت رؤيت مي­شود و حالا پسر يهودي صباع– يعني بشر المريسي - مي­گويد: خداوند ديده نمي­شود.

**فصل:**

**در سخن امامان چهارگانه و نظراتشان و معلمان و پيروانشان، كسانيكه در راه و منهج آنها بوده اند.**

**سخن امام دارالهجرة مالك بن انس /:** او گفت: انسانها روز قيامت با چشم خود بسوي پروردگار عزوجلشان مي­نگرند و همچنين آمده است اشهب گفت: از مالك / در مورد سخنِ خداوند ﴿ ﴾ (قيامت: 22 و 23) سئوال شد و [در ادامه گفته شد:] آيا نگريستن به خداوند ممكن خواهد بود؟ گفت: بله، گفتم: فرقه­هايي هستند كه مي­گويند: منظور نگريستن به چيزهايي است كه در نزد اوست، گفت: [خير]، بلكه نگريستن به خود اوست و همانا موسي گفته است: پروردگارا! خودت را به من نشان بده تا به تو بنگرم، فرمود: هرگز مرا نمي­بيني و [همچنين] خداوند تعالي فرمود: ﴿ ﴾ طبري و ... ذكر مي­كنند كه به مالك / گفته شد: آنها به دروغ مي­گويند: خداوند ديده نمي­شود، و مالك / گفت: شمشير، شمشير (یعنی گردنشان زده شود – جوابشان شمشیر است).

**سخن ابن ماجشون /:** از او در مورد اصرار جهمية[[116]](#footnote-116) در نفي رؤيت سئوال شد، و او گفت: [اين كار صحبتها] پايان نمي­گيرد و شيطان بحدي آنها را گمراه مي­سازد كه این قول خداوند: ﴿ ﴾ را انكار کرده و مي­گويند: هيچ كس روز قيامت او را نمي­بيند، [بله]، انكار مي­كنند و [البته] كرامت خداوند بالاتر از آن است كه اوليائش او را در روز قيامت اكرام مي­كنند، كساني به او مي­نگرند و شيريني آنرا احساس مي­كنند كه در مقام راستگويي نزد پادشاه مقتدر قرار دارند و قسم به پروردگار آسمان و زمين همانا مطمئناً رؤيتش روز قيامت براي (بندگان) مخلصش كه رستگاري آنها در رد انكارِ انكار كنندگان (حق) است همراه با طراوت شدن صورتهايشان جدا از مجرمين مقدر مي­گردد. و آن (مجرمين) از ديدن پروردگارشان محروم خواهند بود و او را نمي­بينند به همين صورت كه مي­پندارند و دروغ مي­بندند كه او قابل ديدن نيست و خداوند با آنها سخن نخواهد گفت و به آنها نخواهد نگريست و براي آنها عذاب دردناكي خواهد بود.

**سخن اوزاعي /:** من امیدی ندارم كه خداوند خود را از جهم و يارانش نپوشاند، چون آن بزرگترين وعده­اي است كه خداوند به اوليائش داده است: ﴿ ﴾ و [بايد دانست كه] جهم و يارانش بزرگترين وعده­اي كه خداوند به اوليائش داده است را انكار كرده­اند.

**سخن ليث بن سعد /:** وليد بن مسلم گفت: از اوزاعي و سفيان ثوري و مالك بن انس و ليث بن سعد در مورد احاديث رؤيت سئوال كردم و گفتند: بدون تاويل آنها را بپذير.

**سخن سفيان بن عيينة /:** كسي كه نگويد قرآن كلام خداوند است و خداوند در بهشت ديده مي شود، جهمي است. و ابن ابي حاتم آورده است كه او به جهميه­اي در نماز اقتدا كرد كسي كه مي گفت:پروردگارش را روز قيامت نمي­بيند.

**سخن جرير بن عبدالحميد /:** در حاليكه او مي­گفت: ﴿﴾ نگريستن به صورت خداوند است، مردي او را منكر شد، صداي خود را بر آن مرد بلند كرد و او را از مجلس بيرون كرد.

**سخن عبدالله ابن مبارك /:** مردي از فرقه­ي جهميه به او گفت: اي ابو عبدالرحمن خدا را به آن جهان چون ببينند؟ (درست مطابق متن فارسي كه در كتب عربی حديث آمده است) او گفت: با چشم. ابن ابي دنيا گفت: يعقوب بن اسحاق از نعيم بن حماد از ابن مبارك / روايت مي­كند: خداوند خود را از كسي پنهان نخواهد داشت بجز اينكه او را عذاب كند، سپس قرائت كرد: ﴿ **﴾**[[117]](#footnote-117)**،** (مطففين 15 تا 17). ابن مبارك گفت: [آنها کسانی هستند که] رؤيت [را منکر شوند].

**سخن وكيع ابن جراح /:** تبارك و تعالي را مؤمنان در بهشت مي­بينند و كسي او را نمي­بيند بجز مؤمنان.

**سخن قتيبة بن سعيد /:** سخن ائمه درباره­ی آن، برگرفته از اسلام و سنت و ايمان به رؤيت و تصديق احاديثي است كه از پيامبر ص آمده است.

**سخن ابي عبيد قاسم بن سلام /:** احاديثي در مورد رؤيت نزد او گفته شد و او گفت: اينها نزد ما حق است، و ثقات به ثقات به ما رسيده است، و اگر گفته شود: آنرا براي ما تفسير كنيد ما مي­گوئيم: آنرا ذره­اي تفسير نمي­كنيم و با آن [احادیث] همانگونه كه به ما رسيده است برخورد مي­كنيم.

**سخن اسود بن سالم استاد امام احمد /:** عبدالوهاب بن وراق گفت: از اسود بن سالم در مورد احاديث رؤيت سوال كردم، و او گفت: با جدا شدن و رفتنِ [از پيش منكران رؤیت]، براي آنها سوگند ياد كن كه آن [احاديث] حق هستند.

**سخن امام محمد بن ادريس شافعي /:** او درباره­ي سخن خداوند تعالي ﴿ ﴾ گفت: از آنجا که او خودش را از كساني كه بر آنها غضب كرده است، پنهان می­دارد، پس از روي رضايتش اوليائش [مي­توانند] او را ببينند، و ربيع گفت: اي ابا عبدالله! آيا آنرا باز گو كنيم؟ گفت: بله، خداوند توسط آن [آيه] بر گردن ما دِين قرار داده است، و اگر محمد بن ادريس يقين نداشت كه او مسلماً خداوند را نخواهد ديد، به عبادت او نمي­پرداخت. امام شافعي / گفت: ﴿ ﴾ دليلي بر آن است كه اولياء خداوند، او را روز قيامت با چشمِ سَر مي­بينند.

**سخن امام اهل سنت احمد بن حنبل /:** اسحاق بن منصور گفت: به احمد بن حنبل گفتم: آيا پروردگارمان تبارك و تعالي در بهشت ديده مي­شود؟ در مورد اين احاديث چه مي­گويي؟ احمد / گفت: صحيح هستند و ابن منصور و اسحاق بن راهَوَية گفتند: صحيح هستند و كسي آنها را رد نمي­كند مگر اينكه اهل بدعت و يا كم خرد باشد. فضل بن زياد گفت: از ابوعبدالله در حاليكه به او گفته شد: در مورد رؤيت بگو، شنيدم كه می­گفت: هر كس رؤيت را قبول نكند او جهمي است. او گفت: مردي به ابوعبدالله رسيد، و شنيدم كه آن مرد گفت: همانا خداوند در آخرت ديده نمي­شود و امام بشدت عصباني شد و گفت: هر كس بگويد: خداوند در آخرت ديده نمي­شود، همانا كفر ورزيده است و بر او لعنت و غضب خداوند خواهد بود، مگر خداوند نفرموده است: ﴿ ﴾ و نفرموده است: ﴿ ﴾؟ و ابوداود / گفت: احمد / را در حاليكه شخصي به رؤيت ايراد مي­گرفت ديدم كه عصباني شد و گفت: كسي كه بگويد: خداوند ديده نمي­شود كافر است. و ابو داود / گفت: احمد بن حنبل را در حالی دیدم که مردي از ابو عطوف [حدیث] روايت مي­كرد كه خداوند در آخرت ديده نمي­شود و [احمد بن حنبل] گفت: خداوند كسي كه اين حديث را امروز روايت كرد لعنت كند، سپس گفت: خداوند او را رسوا كند؛ و ابوبكر مروزي گفت: به ابو عبدالله گفته شد: آيا مي­داني از يزيد بن هارون از ابو عطوف از ابو زبير از جابر روايت شده است: [به موسي گفته شد:] اگر كوه پا برجا ماند مرا مي­بيني و اگر [در جاي خود] مستقر نماند مرا در دنيا و آخرت نخواهي ديد، ابو عبدالله بشدت عصباني شد بطوريكه عصبانيت در چهره­اش نمايان شد و در حاليكه نشسته بود و مردم دور او بودند نعلينش را گرفت و پوشيد و بعد گفت: خداوند او را رسوا كند، شايسته نيست، حديثي از يزيد بن هارون نوشته شود و گفت: او جهميِ كافر و مخالف كلام خداوند: ﴿ ﴾ و ﴿ ﴾ مي­باشد، خداوند اين خبيث را رسوا كند.

ابو عبدالله گفت: كسي كه در اين پندار باشد كه خداوند ديده نمي­شود، كفر ورزيده است. و ابوطالب گفت: ابو عبدالله اين سخنان خداوند را به زبان آورد كه ﴿ ﴾[[118]](#footnote-118)، (البقرة: 210). ﴿ ﴾[[119]](#footnote-119)، (فجر: 22). و گفت: كسي كه بگويد: خداوند ديده نمي­شود همانا كفر ورزيده است، و اسحاق بن ابراهيم هاني گفت: از ابو عبدالله شنيدم كه مي­گفت: كسي كه به رؤيت ايمان نياورد جهمي است، و جهمي كافر است، و يوسف بن موسي بن محمد قطان گفت: به ابو عبدالله گفته شد: آيا اهل بهشت به پروردگارشان تبارك و تعالي مي­نگرند و با او سخن مي­گويند و او با آنها سخن مي­گويد؟ گفت: بله، به آنها مي­نگرد و به او مي­نگرند و با آنها سخن مي­گويد و هر طور كه بخواهند با او سخن مي­گويند.

حنبل بن اسحاق گفت: از ابو عبدالله شنيدم كه مي­گفت: اين قوم بسوي تعطيل صفات بر مي­گردند، و در كلامشان رؤيت و نتايج آنرا منكر مي­شوند، و اين نتيجه را فقط وقتي بدست آوردم كه سخنانشان را شنيدم، حنبل گفت: و از ابو عبدالله شنيدم كه مي­گفت: كسي كه بپندارد خداوند در آخرت ديده نمي­شود او جهمي است، و كفر ورزيده است، و بر [كلام] خداوند و رسولش رد آورده است، و كسي كه بپندارد خداوند ابراهيم را خليل خود نگرفته است كفر ورزيده است، و در رد كلام خداوند سخن گفته است، ابو عبدالله گفت: ما به اين احاديث ايمان داريم و به آن گواهي مي­دهيم و همانگونه كه بدست ما رسيده است به آنها مي­پردازيم و اثرم گفت: از ابو عبدالله شنيدم كه مي­گفت: كسي كه بگويد: خداوند در آخرت ديده نمي­شود، جهمي است، ابو عبدالله گفت: در مورد كسي كه اعتقاد به رؤيت خداوند در دنيا نيز داشته باشد چنين مي­گويم، و ابراهيم بن زياد صائغ گفت: از احمد بن حنبل شنيدم كه مي­گفت: كسي كه رؤيت را تكذيب كند او زنديق است. و حنبل گفت: از ابو عبدالله شنيدم كه مي­گفت: كساني به ما احاديث را رسانده‌اند که رؤيت را انكار نمي­كنند و آنرا آنطور كه بوده است به ما رسانده­اند نه آنرا انكار كنيد و نه به آن شك كنيد.

و ابو عبدالله گفت: خداوند بلند مرتبه فرموده است ﴿ **﴾**[[120]](#footnote-120)**،** (شوري: 51). و خداوند از پشت پرده با موسي سخن گفت و فرموده است: ﴿ ﴾[[121]](#footnote-121)، (اعراف: 143). و خداوند خبر مي­دهد كه موسي او را در آخرت مي­بيند و [خداوند] فرموده است: ﴿ ﴾ و پرده­اي وجود نخواهد داشت بجز براي رؤيت؛ خداوند سبحانه و تعالي خبر مي دهد: هر كس كه بخواهد و خداوند نيز بخواهد، خدا را مي­بيند و كفار او را نمي­بينند؛ حنبل گفت: از ابو عبدالله شنيدم كه مي­گفت: خداوند تعالي فرموده است: ﴿ ﴾ و همچنين احاديثي نيز درباره­ي نگريستن به خداوند تعالي روايت شده است مثل حديث جابر ابن عبدالله و غيره. (و به پرورگارشان مي­نگرند) و اين احاديث همگي صحيح هستند و گفت: ﴿ ﴾ در اين آيه منظور نگريستن به صورت خداوند تعالي مي­باشد. ابو عبدالله گفت: به آن ايمان داريم و مي­دانيم كه احاديث رؤيت حق هستند و ايمان داريم كه خداوند ديده مي­شود و پروردگارمان را روز قيامت مي­بينيم و شك و شبه­اي در آن نيست، گفت: شنيدم ابو عبدالله مي‌گفت: كسي كه بپندارد خداوند در آخرت ديده نمي­شود، به خداوند كفر ورزيده و قرآن را تكذيب كرده و امر خداوند را رد كرده است، توبه كند و اگر توبه نكرد كشته شود، حنبل گفت: درباره­ي احاديث رؤيت با ابي عبدالله صحبت كردم و گفت: اين احاديث صحيح هستند و به آنها ايمان داريم و گواهي مي­دهيم و اقرار مي­كنيم از پيامبر ص با اسناد محكم به ما رسيده است، ابو عبدالله گفت: اگر به چيزي كه از پيامبر ص رسيده است گواهي ندهيم، امر خداوند را رد كرده­ايم، خداوند عزوجل فرموده است: ﴿ ﴾[[122]](#footnote-122). (حشر: 7).

**سخن اسحاق بن راهويه /:** حاكم و شيخ الإسلام و بعضي ديگر از او روايت مي­كنند كه عبدالله ابن طاهر امير خراسان از او سئوال كرد: اي ابو يعقوب! اين احاديثي كه در مورد نزول خداوند و رؤيت ديده مي­شوند [اسنادشان] چگونه است؟ گفت: آنها را كساني روايت كرده­اند كه احاديث مربوط به طهارت، غسل و نماز و احكام و مانند این مسائل را روايت كرده­اند و اگر در قبول اين احاديث کوتاهی شود، احكام به کلی تحريف خواهد شد و شرع باطل مي­شود، [در جواب] گفت: خداوند [قلب] تو را شفا دهد، همانگونه كه [قلب] مرا [از امراض و عقيده باطل] شفا دادي. مفهوم کلام او بدین بود، ولی ممکن است لفظ او اینگونه نبوده باشد.

**سخن جميع اهل ايمان:** امام ائمه محمد بن اسحاق بن خزيمه در كتابش [در مورد اين مسئله] گفت: مؤمنين مخالفتي با هم ندارند، و همانا مؤمنين خالقشان را روز معاد مي­بينند و هر كس آنرا انكار كند نزد مؤمنين، مؤمن محسوب نمي­شود.

**سخن مزني /:** طبري در السنة از ابراهيم از ابي داود مصري روایت می­کند: نزد نعيم بن حماد نشسته بوديم و نعيم به مزني گفت: درباره­ي قرآن چه مي­گويي؟ گفت: مي­گويم: آن كلام خداوند است و مخلوقِ وی نيست، گفت: آيا مي­گويي خداوند روز قيامت ديده مي­شود؟ گفت: بله. وقتي مردم متفرق شدند مزني بسوي او رفت و گفت: اي ابو عبدالله! بين مردم مرا سربلند كردي، گفت: مردم درباره­ي تو [سخن] بسيار مي­گويند، خواستم ترا [از صحبت آنها] مبرا كنم.

**سخن تمام اهل ادب:** ابو عبدالله بن بطة گفت: از ابو عمر محمد بن عبدالوهاب شنيدم كه مي­گفت: از ابوعباس احمد بن يحيي ثعلب شنيدم كه درباره­ي قول خداوند ﴿ **﴾**[[123]](#footnote-123) (الأحزاب: 43- 44). مي­گفت: تمام اهل ادب متفقند كه لقاء به معني ديدار با چشم سر است. اثبات آن نيز احاديث صحيح لقاء و كلمه­ي لقاء در قرآن و احاديث متواتر از پيامبر ص، مثل حديث انس در حديث داستان چاه معونه، مي­باشد [که بدین صورت آمده است: همانا به لقاء پروردگارمان رسيديم، از ما راضي شد و ما را راضي كرد[[124]](#footnote-124). حديث عبادة و عايشة و ابوهريره و ابن مسعود : كسي كه لقاء خداوند را دوست بدارد خداوند [نيز] لقاء او را دوست دارد[[125]](#footnote-125). و حديث انس: بعد از من نا اهلان بر شما فرمانروايي مي­كنند، صبور باشيد تا به لقاء خداوند و فرستاده­اش برسيد. و حديث ابوذر: اگر به اندازه تمام كلاغهاي روي زمين گناه داشته باشي و به لقاء من برسي، [و] قبل از لقاء من ذره­اي به من شرك نورزيده باشي، به لقاء من با يك كلاغ مي­رسي و آن [یک کلاغ] مغفرت است[[126]](#footnote-126). و حديث ابوموسي: كسي كه به لقاء من برسد و ذره‌اي به من شرك نورزيده باشد داخل بهشت مي شود[[127]](#footnote-127). و احاديث ديگري نيز هستند كه آنها را فقط با اين لفظ آوردم.

وعده­اي براي منكر رؤيتِ [خداوند در آخرت]

در صفحات قبل قول خداوند تعالي ﴿ ﴾، و نتيجه‌ی آن قول عبدالله ابن مبارك / را آورديم که: خداوند خود را از كسي مخفي نمي­دارد بجز اينكه او را عذاب كند؛ و ابن مبارك بعد از اين قول كلام خداوند تعالي را قرائت كرد كه: ﴿ **﴾** و گفت: [منظور تكذيب] رؤيت است.

و امام مسلم در صحيحش از ابوهريره روايت مي­كند كه گفتند: اي فرستاده­ي خدا! آيا پروردگارمان را روز قيامت مي­بينيم ؟ فرمود: آيا در ديدن خورشيد در هنگام روز وقتي ابري وجود ندارد ازدحام مي­كنيد گفتند: خير، فرمود: آيا در ديدن ماه شب بدر وقتي ابري وجود ندارد ازدحام مي­كنيد؟ گفتند: خير، گفت: و قسم به كسي كه جان محمد در دست اوست، در ديدن پروردگارتان مشكلي نخواهيد داشت، همانگونه كه در ديدن آن دو مشكلي نداريد، [خداوند] بنده­اي را ملاقات مي­كند و مي­فرمايد: واي بر تو، آيا تو را تكريم نكردم و برتري ندادم و همسر به نكاح تو در نياوردم و اسب و شتر را براي تو مسخر نكردم و نگذاشتم رئيس شوي و مقام دهي؟ مي­گويد: بله و [خداوند] مي­فرمايد: آيا مي­پنداشتي كه به لقاء من برسي؟ مي­گويد: خير، [خداوند] مي­فرمايد: همانا تو را فراموش مي­كنم، همانگونه كه مرا فراموش كردي، سپس نفر دوم را ملاقات مي­كند و مي­فرمايد: واي بر تو، آيا تو را تكريم نكردم و برتري ندادم و همسر به نكاح تو در نياوردم و اسب و شتر را مسخر تو نكردم و نگذاشتم رئيس شوي و مقام دهي؟ مي­گويد: بله اي پروردگارم، و [خداوند] مي­فرمايد: آيا مي­پنداشتي كه به لقاء من برسي؟ مي­گويد: خير، [خداوند] مي­فرمايد: همانا من نيز تو را فراموش مي­كنم، همانگونه كه مرا فراموش كردي، سپس به ملاقات نفر سوم مي­رسد و مثل آنچه را كه قبلاً گفته بود مي­گويد، [نفر سوم در جواب] مي­گويد: پروردگارا! تا آنجا كه در توانم بود، به تو و كتابهايت و فرستادگانت ايمان آوردم، و نماز خواندم، و روزه گرفتم، و [حق] را تصديق كردم، و [تو را] به نيكي ثنا كردم، خداوند مي­فرمايد: اينجا هَم [دروغ مي­گويي]، سپس مي­فرمايد: حالا برايت شاهدي بر مي­گزينم، با خودش فكر مي­كند چه كسي بر عليه من شهادت خواهد داد، و بر دهانش مهر زده مي­شود و به رانش گفته مي­شود: صحبت كن، رانش و گوشتش و استخوانهايش درباره­ي عملش سخن مي­گويند، و اينچنين است كه براي نفسش عذر مي­خواهد، و او منافق و كسي است كه خداوند بر او غضب مي­كند[[128]](#footnote-128). و اين حديث را در كنار سخن ديگر پيامبر مي‌آوريم كه: همانا پروردگارتان را مي­بينيد. و سخن ديگرش براي كسي كه مي­پندارد پروردگارش را ملاقات نمي‌كند: همانا تو را فراموش مي­كنم همانگونه كه مرا فراموش كردي. و يادآوري مي­كنيم كه تمام اهل ادب مي­گويند: لقاء ديدن با چشمان سر است.

و اين دليل براي كسي كه رؤيت را منكر مي شود كافي است.

**فصل**:

دلايل كافي از قرآن و احاديث متواتر و اجماع صحابه و امامان اسلام و محدثان و كساني كه اسلام در قلب آنها به خوبي نفوذ پيدا كرده، و ايمان در دلهاي آنها جاي گرفته بود، آورديم بخصوص سخن رسول الله ص كه خداوند در روز قيامت با چشم ديده مي شود همانگونه كه ماه در شب چهارده و خورشيد در روشنايي روز ديده مي شوند؛ بنابراین بعد از اين­كه خدا و رسولش به ما اين حقيقت را خبر دادند، شايسته نيست تا بگوئيم: خداوند در بالا و پائين و جلو و پشتمان است، همانگونه كه بچه ستاره­پرستان و فيلسوفان و آتش­پرستان و فرعونيان اينچنين مي­گفتند و [بدین ترتیب] حكم شرع و قرآن را باطل كنيم. و آن کسی که اینگونه احادیث را بیان داشته همان کسی است که قرآن توسط وی به بشر رسیده، و کسی که آنها را رسانده همان کسی است که دین را رسانده است، شايسته نيست كه كلام خداوند و رسولش را پست گرفته، بطوریکه به قسمتي از آن ايمان بياوريم و به قسمتي ديگر كفر بورزيم، و در قلب بنده­ي مخلص خداوند بعد از آگاه شدن از اين آيات و احاديث و فهم معناي آنها انكاري وجود نخواهد داشت و محمد ص را تا ابد رسول الله خواهند دانست.

﴿ ﴾ (الأعراف: 43). در عقيده­ي رؤيت را به دو دسته تقسم مي­كند:

دسته­ي اول: كسانيكه مي­پندارند خداوند در دنيا ديده مي­شود.

و دوم: كسانيكه مي­پندارند خداوند در آخرت ديده نمي­شود و با بندگانش تكلم نمي­كند و با توجه به آنچه، از خدا و فرستاده­اش و اجماع صحابه و ائمه به ما رسيده است، هر دو عقيده باطل است.

1. - ابن ماجه در سننش: (220): كسب علم براي هر مسلمان واجب است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - «(خداوند) فرمود: (تو با اين بنيه­ي آدمي و در اين جهان مادي تاب ديدار مرا نداري و) مرا نمي­بيني. وليكن (براي اطمينان خاطر از اينكه تاب ديدن مرا نداري) به كوه (كه همچون تو ماده و بسي نيرومندتر از تو است) بنگر، اگر (در برابر تجلي ذات من) بر جاي خود استوار ماند، تو هم مرا خواهي ديد. اما هنگامي كه پروردگارش خود را به كوه نشان داد، آنرا در هم كوبيد». [↑](#footnote-ref-2)
3. - «من تو را نصيحت مي­كنم كه از نادانان نباشي (و نداني كه در مكتب آسماني، پيوند بر اساس عقيده است؛ نه گوشت و خون) \* نوح گفت: پروردگارا! از اينكه چيزي را (از اين به بعد) از تو بخواهم كه بدان آگاه نباشم، خويشتن را در پناه تو مي­دارم (و عاجزانه از آستانت مي­خواهم كه مرا از چنين لغزشهايي دور بداري). اگر مرا مورد مغفرت و رحمت قرار ندهي از زيانكاران خواهم بود». [↑](#footnote-ref-3)
4. - «و ليكن به كوه بنگر، اگر بر جاي خود استوار ماند، تو هم مرا خواهي ديد». [↑](#footnote-ref-4)
5. - «اما هنگامي كه پروردگارش خود را به كوه نشان داد، آنرا در هم كوبيد». [↑](#footnote-ref-5)
6. - «هرگز آرزوي آن (مرگ را) نمي­كنند». [↑](#footnote-ref-6)
7. - «آنان فرياد مي­زنند: اي مالك! پروردگارت ما را بميراند و نابودمان گرداند». [↑](#footnote-ref-7)
8. - «از الله تقوا پيشه كنيد و بدانيد به ديدار او مي­رسيد». [↑](#footnote-ref-8)
9. - «درودشان (از جانب خداوند) در روزي كه به ديدار او مي­رسند سلام (امن و امانتان باد) مي­باشد». [↑](#footnote-ref-9)
10. - «پس هر كس كه خواهان ديدار پروردگار خويش است». [↑](#footnote-ref-10)
11. - «(اما) آنان كه يقين داشتند كه به ديدار الله مي­رسند، گفتند». [↑](#footnote-ref-11)
12. - «الله، نفاق را در دلهايشان پديدار ساخت تا آن روزي كه خدا را در آن ملاقات مي­كنند». [↑](#footnote-ref-12)
13. - «الله (انسان را به بهشت يعني) به سراي امن، امان، آرامش، اطمينان دعوت مي­كند، و هر كس را بخواهد به راه راست (كه منتهي به اين مركز امن، امن، آرامش و اطمينان مي­گردد) هدايت مي­نمايد \* كساني كه كارهاي نيكو انجام مي­دهند، منزلت نيكو ( الحسني) از آن ايشان است و افزون (زيادة) دارند. و غبار غم و اندوه بر پيشاني ايشان نمي­نشيند و خواري و رسوايي نمي­بينند. آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه مي­مانند». [↑](#footnote-ref-13)
14. - صحيح مسلم: (181). [↑](#footnote-ref-14)
15. - طبراني در المعجم الكبير: (8/47). [↑](#footnote-ref-15)
16. - سيوطي در الدر المنثور: (3/305)، ابن الجوزي در زاد المسير: (4/24). [↑](#footnote-ref-16)
17. - الدارقطني در الرؤية: (43). [↑](#footnote-ref-17)
18. - الدارقطني در الرؤية: (43). [↑](#footnote-ref-18)
19. - الدارقطني در الرؤية: (201). [↑](#footnote-ref-19)
20. - الدارقطني در الرؤية: (202). [↑](#footnote-ref-20)
21. - الدارقطني در الرؤية: (44). [↑](#footnote-ref-21)
22. - الدارقطني در الرؤية: (46). [↑](#footnote-ref-22)
23. - «كساني كه كارهاي نيكو انجام مي­دهند، منزلت نيكو (الحسني) از آن ايشان است و افزون (زيادة) دارند. و غبار غم و اندوه بر پيشاني ايشان نمي­نشيند و خواري و رسوايي نمي­بينند». [↑](#footnote-ref-23)
24. - «و غبار غم و اندوه بر پيشاني ايشان نمي­نشيند و خواري و رسوايي نمي­بينند». [↑](#footnote-ref-24)
25. - «چه بسا، هر آئينه ايشان از (ديدار) پروردگار خويش در آن روز در پرده خواهند بود». [↑](#footnote-ref-25)
26. - «براي ايشان هر چه كه بخواهند در بهشت خواهد بود و افزون بر آن (مزيد) نزد ما نعمتهاي ديگري وجود دارد». [↑](#footnote-ref-26)
27. - «چشمها (كُنهِ ذات) او را در نمي­يابند، و او چشمها را در مي­يابد». [↑](#footnote-ref-27)
28. - «و هيچ ذره­اي از پروردگار تو پنهان نمي­ماند». [↑](#footnote-ref-28)
29. - «(ما آسمانها و زمين و آنچه كه بين آنهاست در شش دوره خلق كرديم) و هيچگونه درماندگي و خستگي به ما نرسيد». [↑](#footnote-ref-29)
30. - «و پروردگار تو به كسي ظلم نمي­كند». [↑](#footnote-ref-30)
31. - «او را نه چرتي و نه خوابي فرا نمي­گيرد». [↑](#footnote-ref-31)
32. - «هنگاميكه هر دو گروه يكديگر را ديدند، ياران موسي گفتند: ما (در چنگال فرعونيان) درافتاديم (مدركون) \* (موسي) گفت: چنين نيست. پروردگار من با من است (قطعاً مرا به دست دشمنم نمي­سپارد و به راه نجات) رهنمودم خواهد كرد». [↑](#footnote-ref-32)
33. - «(مدتها به اين منوال گذشت و حوادث تلخ و شيريني ميان موسي و فرعون روي داد. سرانجام) ما به موسي پيام داديم كه شبانه بندگانم را (از مصر بسوي فلسطين) كوچ بده، و آنگاه (كه به كرانه­ي نيل رسيديد، با عصا به رودخانه­ي درياگون نيل بزن و) راهي خشك براي آنان در دريا بگشا. (راهي كه چون گام بگذاري) نه از فرعونيان مي­ترسي كه به تو برسند و نه (از غرق شدن در آن آب) هراسي داري». [↑](#footnote-ref-33)
34. - «هيچ چيزي مانند وی [الله] نيست». [↑](#footnote-ref-34)
35. - «او کسی است که آسمانها و زمین را در شش دوره خلق فرمود سپس بر عرش استقرار یافت، می­داند چه چیزی در زمین فرو می­رود و چه چیزی از آن خارج می­شود، و چه چیزی از آسمان نازل می­شود و چه چیزی از آن بالا می­رود، و [با علمش] هرجا که باشید همراه شما می­باشد، و الله به آنچه انجام می­دهید، بینا می­باشد». [↑](#footnote-ref-35)
36. - «در آن روز چهره­ائي شاداب و شادانند \* به پروردگار خود مي­نگرند». [↑](#footnote-ref-36)
37. - «منتظرمان بمانيد تا از نور شما فروغ و پرتويي (به ما بتابد و از آن) استفاده كنيم!». [↑](#footnote-ref-37)
38. - «آيا در (عظمت) ملكوت آسمانها و زمين تفكر نمي­كنند». [↑](#footnote-ref-38)
39. - «آنگاه كه ميوه دادند به ميوه­ي آنها نگاه کنید». [↑](#footnote-ref-39)
40. - «بی‌گمان الله، آدم و نوح و خاندان ابراهيم (از قبيل: اسماعيل، اسحاق، و يعقوب) و خاندان عِمران (از قبيل: موسي، هارون، عيسي و مادرش مريم) را از ميان جهانيان برگزيد» آل عمران - 33 [↑](#footnote-ref-40)
41. - احمد در المسند: (1/4) و طبعة الدار آن: (15)، والهيثمي در مجمع الزوائد: (10/374) و طبعة الدار آن (18507)، و ابويعلي در المسند: (56)، و البزار در مسند: (3465). [↑](#footnote-ref-41)
42. - بخاري در صحيحش: (806) و (6573) و (7437)، مسلم در صحيحش: (182)، و احمد در المسند: (2/257 و 293و 534) و (3/16)، و طبعة الدار آن: (7721) و (7932) و (10906) و (11127)، الحاكم در المستدرك: (4/582)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (9/585) و (10/468 و 565)، و التبريزي در مشكاة المصابيح: (5555)، و الهندي در كنر العمال: (39698)، و الحميدي در المسند: (1178)، و عبدالرزاق در المصنف: (20856)، و السيوطي در الدر المنثور: (6/290). [↑](#footnote-ref-42)
43. - در قرآن نيز داريم: ﴿ ﴾ (قلم: 42 و 43).، ترجمه آن نيز چنين ست: «روزيكه پرده از ساق برداشته مي­شود و ايشان بسوي سجده خوانده مي­شوند اما نمي­توانند \* اين در حالي است كه چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگي و شرمساري) به زير افتاده است، و خواري و پستي وجود ايشان را فراگرفته است. پيش از اين نيز (در دنيا) بدانگاه كه سالم و تندرست بودند به سجده بردن خوانده مي­شدند (و ايشان با وجود توانائي، سجده نمي­كردند)». (مترجم). [↑](#footnote-ref-43)
44. - در قبل از مبعوث شدن پيامبر ص نيز كسانيكه پيامبران خداوند را تصديق و به فرامين خداوند گوش فرا مي­دادند نيز مسلمان نام داشتند مثل: ﴿ ﴾ (آل عمران: 52)، و ترجمه آن نيز چنين است: «ولي هنگامي كه عيسي از ايشان احساس كفر (و سركشي و نافرماني) كرد، گفت: كيست كه ياور من به سوي خدا (و براي تبليغ آئين او) گردد؟ حواريون گفتند: ما ياوران (دين) خدائيم؛ و به او ايمان آورده­ايم؛ و (تو نيز) گواه باش كه ما تسليم شدگانِ (مسلمانانِ) (امر خداونديم)». (مترجم). [↑](#footnote-ref-44)
45. - «الله (به كسي) ذره­اي ظلم روا نمي­دارد و (از اجر كسي نمي­كاهد، ولي) اگر كار نيكي (از كسي) سر زند، آن را چندين برابر مي‌گرداند، و از سوي خود (به شخص نيكوكار، جداي از چندين برابر اجر عملش) پاداش بزرگي عطاء مي­كند». [↑](#footnote-ref-45)
46. - بخاري در صحيحش: (22) و (4581) و (6574) و (7438) و (7439)، و مسلم در صحيحش: (183)، ابن حجر در فتح الباري: (8/249)، تبريزي در مشكاة المصابيح: (5578). [↑](#footnote-ref-46)
47. - «و سپاس و ستايش پروردگارت را پيش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن بجاي آور». **بخاري در صحيحش**: (554) و (573) و (4851) و ( 7434) و (7436)، و مسلم در صحيحش: (623)، و ابو داود در سننش: (4729)، و ترمذي در سننش: ( 2551)، و ابن ماجه در سننش: (177)، و احمد در المسند: (19211) و (19226) و (19271)، و بيهقي در السنن الكبري: (1/359)، و طبراني در المعجم الكبير: (2/332)، ابن حجر در فتح الباري: (2/33) و (8/297)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (2/118) و (10/554)، و الحميدي در المسند: (799). [↑](#footnote-ref-47)
48. - مسلم در صحيحش: (2737)، و احمد در المسند: (8265) و (11332) و (11905). [↑](#footnote-ref-48)
49. - (همانطور كه مي دانيم خداوند براي امتحان كردن هر انساني همراه او شيطاني قرار مي­دهد). (مترجم). [↑](#footnote-ref-49)
50. - ﴿ ﴾ (قلم: 42 و 43). [↑](#footnote-ref-50)
51. - «هيچكس نمي­داند، در برابر كارهائي كه (مؤمنان) انجام مي­دهند، چه نور چشمي براي ايشان پنهان شده است». [↑](#footnote-ref-51)
52. - الهيثمي در مجمع الزوائد: (10/304)، و طبعة الدار آن: (18352)، و حاكم در المستدرك: (2/376 -377) و (4/ 590 – 592)، و المنذري در الترغيب والترهيب: (4/391 و 503)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (10/483)، و العراقي در المغني عن حمل الأسفار: (4/509)، و سيوطي در الدر المنثور: (1/241). [↑](#footnote-ref-52)
53. - الهندي در كنز العمال: (4614). [↑](#footnote-ref-53)
54. - بخاري در صحيحش: (4878) و (4880) و (7444)، و مسلم در صحيحش: (180)، و ابن ماجه در سننش: (186). [↑](#footnote-ref-54)
55. - احمد در المسند: (4/408)، و طبعة الدار آن: (19674)، و الهندي در كنز العمال: (39218). [↑](#footnote-ref-55)
56. - الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (10/558)، العراقي در المغني عن حمل الأسفار: (4/529)، الآجري در الشريعة: (280). [↑](#footnote-ref-56)
57. - در راويان حديث ابان بن ابي عياش وجود دارد كه او متروك الحديث است. [↑](#footnote-ref-57)
58. - بخاري در صحيحش: (1413) و (3595)، و مسلم در صحيحش: (1016)، و بيهقي در السنن الكبري: (5/225)، و طبراني در المعجم الكبير: (17/94)، و التبريزي در مشكاة المصابيح: (5857). [↑](#footnote-ref-58)
59. - بخاري در صحيحش: (44) و (4476) و (6565)، و مسلم در صحيحش: (193). [↑](#footnote-ref-59)
60. - آدرس مطابق حديث قبلي. [↑](#footnote-ref-60)
61. - آدرس مطابق حديث قبلي. [↑](#footnote-ref-61)
62. - آدرس مطابق حديث قبلي. [↑](#footnote-ref-62)
63. - آدرس مطابق حديث قبلي. [↑](#footnote-ref-63)
64. - دارقطني در سننش: (59). [↑](#footnote-ref-64)
65. - الآجري در الشريعة: (265) [↑](#footnote-ref-65)
66. - شافعي در مسندش: (374- 375) [↑](#footnote-ref-66)
67. - دار قطني در الرؤية: (61)، والذهبي در ميزان الاعتدال: (2312) [↑](#footnote-ref-67)
68. - دار قطني در الرؤية: (62) و (63) [↑](#footnote-ref-68)
69. - ابن ابي شيبة در المصنف: (2/150)، و المنذري در الترغيب والترهيب: (4/553)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (10/421)، و الهندي در كنز العمال: (21063)، و سيوطي در الدر المنثور: (6/108 و 217 و 292). [↑](#footnote-ref-69)
70. - دار قطني در سننش: (65). [↑](#footnote-ref-70)
71. - بخاري در صحيحش: (7443) و (7512)، و احمد در المسند: (4/256 و 377) و طبعة الدار آن: (19390)، و ابن ماجه در سننش: (185) و (1843)، و بيهقي در السنن الكبري: (4/176)، و طبراني در المعجم الكبير: (17/82 و 101)، و الهندي در كنز العمال: (15942) و (39002)، و المنذري در الترغيب والترهيب: (2/10). [↑](#footnote-ref-71)
72. - ابوداود در سننش: (4731)، و ابن ماجه در سننش: (180)، و احمد در المسند: (4/11)، و طبعة الدار آن: (16192)، و الهندي در كنز العمال: (39203) و (39216)، و دارقطني در سننش: (186). [↑](#footnote-ref-72)
73. - مسلم در صحيحش: (191)، و احمد در المسند: (3/383) ، و در طبعة الدار آن: (15117)، و دار قطني در سننش: (50). [↑](#footnote-ref-73)
74. - الهندي در كنز العمال: (4615)، و ابن الجوزي در زاد المسير: (8/21). [↑](#footnote-ref-74)
75. - سيوطي در الدر المنثور: (2/349)، و دارقطني در الرؤية: (54). [↑](#footnote-ref-75)
76. - «از سوي پروردگاري مهربان، بديشان درود و تحيت گفته مي­شود». [↑](#footnote-ref-76)
77. - ابن ماجه در سننش: (184)، و الهيثمي در مجمع الزوائد: (7/98)، و طبعة الدار آن: (1300)، و البزار در المسند: (2253)، و المنذري در الترغيب والترهيب: (4/553)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (9/649)، و التبريزي در مشكاة المصابيح: ( 5664)، و سيوطي در الدر المنثور: (5/266)، و الهندي در كنز العمال: (3032). [↑](#footnote-ref-77)
78. - الهندي در كنز العمال: (39778)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (9/648)، و المنذري در الترغيب والترهيب: (4/552)، و سيوطي در الدر المنثور: (5/364). [↑](#footnote-ref-78)
79. - «اينها بصورت مهماني­ای از سوي خداوند آمرزگار و مهربان است». [↑](#footnote-ref-79)
80. - خطيب بغدادي در تاريخ بغداد: (11/225)، و سيوطي در الحاوي للفتاوي: (2/352)، و اين حديث موضوعي است كه الفتني در تذكرة الموضوعات آورده است: (93) ، و ابن عراق در تنزيه الشريعة: (1/371)، و ابن الجوزي در الموضوعات: (1/304 و 307). [↑](#footnote-ref-80)
81. - طبراني در المعجم الكبير: (12/362). [↑](#footnote-ref-81)
82. - حاكم در المستدرك: (1/516)، و احمد در المسند: (5/191)، و در طبعة الدار آن: (21724)، والمنذري در الترغيب والترهيب: (1/458)، و ابن حجر در المطالب العالية: (3409). [↑](#footnote-ref-82)
83. - نسائي در سننش: (1302)، و احمد در المسند: (4/264)، و طبعة الدار آن (18353)، و حاكم در المستدرك: (1/524)، و ابو يعلي در المسند: (1624)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: - 5/76 و 78) و (9/604)، و الهندي در كنز العمال: (3611) و (5086)، و الهثيمي در موارد الظمآن: (509)، و سيوطي در جمع الجوامع: (9860)، و سيوطي در الدر المنثور: (6/294)، و ابن ابي شيبة در المصنف: (10/265)، و بيهقي در الأسماء و الصفات: (120). [↑](#footnote-ref-83)
84. - حاكم در المستدرك: (3/207)، و البيهقي در دلائل النبوة: (3/298)، و الهندي در كنز العمال: (10638)؛ كه حديث با لفظهاي متفاوت آمده است. [↑](#footnote-ref-84)
85. - «و هرگز كساني را كه در راه خدا كشته مي­شوند، مرده مشمار، بلكه آنان زنده­اند و نزد پروردگارشان روزي داده مي­شوند و (چگونگي زندگي و نوع طعام ايشان را خدا مي­داند و بس)». [↑](#footnote-ref-85)
86. - ابن ماجه در سننش: (190) و (2800)، و المنذري در الترغيب والترهيب: (2/313)، و حاكم در المستدرك: (3/203)، و ترمذي در سننش: (3021)، و ابن­ حبان در صحيحش: (7022)، و بيهقي در دلائل نبوة: (3/298)، و الحميدي در المسند: (1265)، و ابويعلي در المسند: (5712). [↑](#footnote-ref-86)
87. - ترمذي در سننش: (2562)، و احمد در المسند: (2/13 و 64)، و طبعة الدار آن: (4623) و (5317)، و ابويعلي در المسند: (5712)، و حاكم در المستدرك: (2/509)، و الهندي در كنز العمال: (39219)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (10/546 و 552)، و المنذري در الترغيب والترهيب: (4/507)، و سيوطي در جمع الجوامع: (6162) و (6166)، و ابونعيم در الحلية: (5/87). [↑](#footnote-ref-87)
88. - «در آن روز چهره­ائي شاداب و شادانند \* به پروردگار خود مي­نگرند». [↑](#footnote-ref-88)
89. - الهندي در كنز العمال: (39219)، و الذهبي در ميزان الاعتدال: (6983)، و ابن حجر در لسان الميزان: (1560)، و سيوطي در الدر المنثور: (6/292). [↑](#footnote-ref-89)
90. - المنذري در الترغيب والترهيب: (4/506)، و ابن حجر در المطالب العالية: (4694)، و دارقطني در سننش: (176). [↑](#footnote-ref-90)
91. - از عثمان بن سعيد الدارمي از احمد بن يونس از شهاب الخياط از خالد بن دينار از حماد بن جعفر از ابن عمر ر عنهما از پيامبر ص. [↑](#footnote-ref-91)
92. - بخاري در صحيحش: (554)، و ابو داود در سننش: (4729)، و ترمذي در سننش: (2551)، و ابن ماجه در سننش: (177)، و احمد در المسند: (4/360)، و طبعة الدار آن: (19211)، و بيهقي در سنن الكبري: (1/359)، و الطبراني در المعجم الكبير: (2/332)، و ابن حجر در فتح الباري: (2/33) و (8/297)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (2/118) و (10/554)، و الحميدي در المسند: (779). [↑](#footnote-ref-92)
93. - الهيثمي در مجمع الزوائد: (10/372)، و طبعة الدار آن (18503)، و طبراني در المعجم الكبير: (6/304)، و ابن حجر در فتح الباري: (11/436)، و ابن حجر در المطالب العالية: (4648)، و ابن ابي شيبة در المصنف: (11/449). [↑](#footnote-ref-93)
94. - «هيچكس نمي­داند، در برابر كارهائي كه (مؤمنان) انجام مي­دهند، چه نور چشمي براي ايشان پنهان شده است». [↑](#footnote-ref-94)
95. - الهيثمي در مجمع الزوائد: (10/422)، و طبعة الدار آن: (18772)، و البزار در المسند: (3518)، و المنذري در الترغيب والترهيب: (4/555). [↑](#footnote-ref-95)
96. - دارقطني در سننش: (در الرؤية) (202-205). [↑](#footnote-ref-96)
97. - الهندي در كنزل العمال: (39754) و احمد در المسند: - طبعة الدار – (2546). [↑](#footnote-ref-97)
98. - الآجري در الشريعة: (265). [↑](#footnote-ref-98)
99. - ابن عساكر در تهذيب تاريخ دمشق: (3/133)، و بخاري در التاريخ الكبير: (1517). [↑](#footnote-ref-99)
100. - دارقطني در سننش در (الرؤية): (183). [↑](#footnote-ref-100)
101. - سيوطي در الدر المنثور: (4/257) [↑](#footnote-ref-101)
102. - طبراني در المعجم الكبير: (18/319)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (5/76) و (9/604)، و العراقي در المغني عن حمل الأسفار: (1/321) و (4/315). [↑](#footnote-ref-102)
103. - احمد در المسند: (5/324)، و در طبعة الدار آن: (22828). [↑](#footnote-ref-103)
104. - الهندي در كنز العمال: (29836)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (9/126) و (10/217)، و الخطيب البغدادي در تاريخ بغداد: (12/307)، و همچنين از او در الفقيه و المتفقه: (10). [↑](#footnote-ref-104)
105. - دارقطني در سننش در (الرؤية): (192). [↑](#footnote-ref-105)
106. - دارقطني در سننش در (الرؤية): (202). [↑](#footnote-ref-106)
107. - المنذري در الترغيب والترهيب: (1/425)، التبريزي در مشكاة المصابيح: (5565). [↑](#footnote-ref-107)
108. - احمد در المسند: (5/324)، و طبعة الدار آن: (22828)، و ابن ابي عاصم در شرح السنة: (1/187). كه آن حديث طويلي است. [↑](#footnote-ref-108)
109. - دارقطني در سننش در (الرؤية): (46). [↑](#footnote-ref-109)
110. - الآجري در الشريعة: (267). [↑](#footnote-ref-110)
111. - دارقطني در سننش در كتاب الرؤية: (298). [↑](#footnote-ref-111)
112. - «پس هر كس كه اميد ديدار پروردگارش را دارد عمل صالح انجام دهد [و در پرستش او كسي را شريك نكند]». [↑](#footnote-ref-112)
113. - «چه بسا، هر آئينه ايشان از (ديدار) پروردگار خويش در آن روز در پرده خواهند بود \* سپس آنها با (آتش) دوزخ مي­سوزند \* آنگاه بديشان گفته مي­شود: اين همان چيزي است كه تكذيب مي­كرديد». [↑](#footnote-ref-113)
114. - طبراني در معجم الكبير: (9/45) و (12/426)، و سيوطي در مجمع الجوامع: (5343)، و الهندي در كنز العمال: (3397) و (22394)، و خطيب بغدادي در تاريخ بغداد: (1/365). [↑](#footnote-ref-114)
115. - الآجري در الشريعة: (265). [↑](#footnote-ref-115)
116. - فرقه­ای هستند که جهم بن صفوان سمرقندی آنها را به وجود آورد و او کسی بود که نفی و تعطیل صفات و همچنین عقاید باطل دیگری را بنا گذاشت، جهم بعد از اینکه به علت شک به پروردگارش چهل روز نمازش را ترک کرد و شیطان بر قلب او نقش بربست، عده­ای را بدنبال خود کشاند و گفت: الله وجود مطلق است!! و تمامی صفات وی را منکر شد. از دروغهایی که آنها به دین بستند: فناپذیر بودن بهشت و جهنم، و اینکه ایمان فقط معرفت است، و کفر فقط جهل است، و در حقیقت هیچ فعلی برای کسی وجود ندارد بجز الله و افعال مردم حالت مجازی دارد، و علم الله حادث است و از قبیل اینگونه عقاید باطل که گمراهی و الحاد آن بر کسی پوشیده نیست. برای اطلاعات بیشتر می­توانید به شرح عقیده طحاویة ص 522-524، و الملل و النحل شهرستانی 1/86-88، و الفَرق بین الفِرَق از عبدالقاهر بغدادی ص 128، رجوع کنید.(مترجم). [↑](#footnote-ref-116)
117. - «چه بسا، هر آئينه ايشان از (ديدار) پروردگار خويش در آن روز در پرده خواهند بود \* سپس آنها با (آتش) دوزخ مي­سوزند \* آنگاه بديشان گفته مي­شود: اين همان چيزي است كه تكذيب مي­كرديد». [↑](#footnote-ref-117)
118. - «آيا انتظار دارند الله و فرشتگان در زير سايه­اي از ابر به سوي ايشان بروند». [↑](#footnote-ref-118)
119. - «و پروردگارت و ملائكه صف در صف بيايند». [↑](#footnote-ref-119)
120. - «شايسته­ي هيچ انساني نيست كه الله با او سخن بگويد، بجز از طريق وحي يا از پس پرده و يا اينكه [الله] قاصدي بفرستد». [↑](#footnote-ref-120)
121. - «[موسي] گفت: پروردگارا به من خود را نشان بده تا تو را ببينم. (خداوند) فرمود: مرا نمي­بيني. و ليكن به كوه بنگر، اگر بر جاي خود استوار ماند، تو هم مرا خواهي ديد». [↑](#footnote-ref-121)
122. - «چيزهايي كه پيامبر براي شما [از احكام الهي] آورده است بگیرید، و از چيزهايي كه شما را باز داشته است دست بكشيد». [↑](#footnote-ref-122)
123. - «و او پيوسته به مؤمنان مهربان است \* درودشان [از جانب خداوند] روز ديدارشان سلام (امن و امانتان باد) است». [↑](#footnote-ref-123)
124. - بخاري در صحيحش: (2801) و (2814)، و مسلم در صحيحش: (677). [↑](#footnote-ref-124)
125. - بخاري در صحيحش: (6507)، و مسلم در صحيحش: (2684)، و ترمذي در سننش: (1067)، و ابن ماجه در سننش: (4264)، و نسائي در سننش: (1067)، و احود در المسند: (2/313 و 346 و 420) و (3/107) و (4/259) و (5/316 و 321) و (6/44 و 55 و 207 و 218 و 236)، و در طبعة الدار آن: (8139) و (9444) و (12047) و (22759) و (22808) و (24227) و (24338) و (25786) و (25889) و (26048)، و دارمي در سننش: (1/345) و (2/312)، و عبدالرزاق در المصنف: (6748)، و الهندي در كنزالعمال: (42121) و (42196) و (42197) و (42198) و طبراني در معجم الكبير: (19/391)، و الهيثمي در مجمع الزوائد: (2/320 و 321) و طبعة الدار آن: (3899) و (3900) و (3901) و (3902)، المنذري در الترغيب والترهيب: (4/333 و 335) و سيوطي در الدرالمنثور: (5/364) و (6/167)، و ابن حجر در المطالب العالية: (3197). [↑](#footnote-ref-125)
126. - بخاري در صحيحش: (3146)، و مسلم در صحيحش: (1059)، و احمد در المسند: (3/111 و 167 و 171) و (4/42 و 292 و 352) و (5/304)، و در طبعة الدار آن: (12086) و (12706) و (12749) و (18606) و (19116) و (22654)، و بيهقي در السنن الكبري: (6/339) و (7/18)، و الهيثمي در موارد الظمآن: (2298)، و ابن حجر در فتح الباري: (8/47)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (10/505)، و ابن ابي شيبة در المصنف: (11/442) و (14/533)، و الهندي در كنزالعمال: (30878) و (31523) و (36020) و (37935) و (37945). [↑](#footnote-ref-126)
127. - مسلم در صحيحش: (94) و (3678)، و ابن ماجه در سننش: (3618)، و احمد در المسند: (3/57 و 244 و 325 و 374) و (4/152 و 260) و (5/285) و در طبعة الدار آن: (12606) و (13561) و (14495) و (15020) و (17388) و (18312) و (22527)، و التبريزي در مشكاة المصابيح: (47) و ( 2362) و (2265) و ابن جوزي در زاد المسير: (3/159)، و حاكم در المستدرك: (3/247) و (4/351)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (9/180)، و الهيثمي در مجمع الزوائد(1/18 و 19 و 21 و 103 و 188) و (3/182) و در طبعة الدار آن: ( 9) و (24) و (17455) و (18491)، و سيوطي در الدر المنثور: (2/170) و (5/118)، و ابن حجر در فتح الباري: (1/227) و (11/557)، و ابو عوانة در المسند: (1/18)، و الهندي در كنزالعمال: (258) و (326) و (327) و (328) و (329) و (331) و (332) و (336) و (19708). [↑](#footnote-ref-127)
128. - مسلم در صحيحش: (2968)، و ابوداود در سننش: (4730)، و احمد در المسند: (2/257 و 293 و 543) و (3/16)، و در طبعة الدار آن: (7721) و (7932) و (10906) و (11127) و (10906)، و الحميدي در المسند: (1178)، و عبدالرزاق در المصنف: (20856)، و حاكم در المستدرك: (4/582)، و الزبيدي در اتحاف السادة المتقين: (9/585) و (10/468 و 565)، و التبريزي در مشكاة المصابيح: (5555)، و الهندي در كنزالعمال: (39698). [↑](#footnote-ref-128)